

مغیره در آن شهر درگذشت.

گوید وهب بن جریر بن حازم، از گفته شعبه، از مغیره، از سماک بن سلمه ما را خبر داد که می‌گفته است: «نخستین کسی که به امارت بر او سلام داده شد مغیره بن شعبه بوده است.

گوید عبدالرحمان بن محمد محاربی ما را خبر داد و گفت از عبدالملک بن عمیر شنیدم که می‌گفت: «خودم به روز عید مغیره بن شعبه را دیدم که سوار بر شتر برای مردم خطبه می‌خواند و هم او را دیدم که موهای خود را با رنگ زرد خضاب می‌بست.

گوید محمد بن عمر واقدی، از گفته محمد بن ابی موسی ثقفی از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: «مغیره بن شعبه در کوفه به ماه شعبان سال پنجاه هجری و به روزگار خلافت معاویه درگذشت. مردی بلندقامت و یک چشم بود. چشم دیگرش در جنگ یرموک کور شده بود.

گوید وکیع بن جراح، از گفته مشعر، از زیاد بن علاقه ما را خبر داد که می‌گفته است: «از جریر بن عبدالله به هنگام مرگ مغیره بن شعبه شنیدم که به مردم می‌گفت: از خداوند برای امیر خود طلب عافیت کنید که او عافیت را دوست می‌داشت.^۱

خالد بن عُرْفَطَة

ابن ابرهه بن سنان عذری. از قبیله قضاعة و همپیمان خاندان زهرة بن کلاب است. با پیامبر (ص) مصاحبت داشته و از آن حضرت روایت کرده است.

به روز جنگ قادسیه سعد بن ابی وقاص او را به فرماندهی جنگ گماشت. خالد بن عرفطه در جنگ نخيلة خوارج را کشت و پس از آن ساکن کوفه شد و آن جا خانه‌یی ساخت. بازماندگان و فرزندزادگان او تا امروز - قرن سوم - برجای‌اند.

۱. خاموش ماندن محمد بن سعد از گفتن و نوشتن پاره‌یی از پیشامدهای مهم زندگی اشخاص مایه گمراهی خواننده می‌شود. چگونه ممکن است تصور کرد که محمد بن سعد از داستان رسوایی مغیره و متهم شدن او به زناکاری که در بسیاری از منابع معتبر آمده است و همین موضوع سبب برکناری او از حکومت بصره بوده است آگاه نباشد! برای آگاهی در این باره به ترجمه نه‌ایة الارب نُویری، ج ۴، تهران، ۱۳۶۴ ش، ص ۲۹۴ و الاغانی، ج ۱۶، چاپ دارالکتب، ص ۹۵ و شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر، ص ۲۲۷ مراجعه فرمایند.

عبدالله بن ابی اَوْفَى

نام اصلی ابو اَوْفَى عُلَقْمَه و پسر خالد بن حارث بن ابی اُسَید بن رفاعه بن ثعلبه بن هوازن بن اسلم بن اقصی و از قبیله خزاعه است. کنیه عبدالله، ابو معاویه بوده است.

گوید ابو الولید هشام بن عبدالملک طیبالسی، از گفته شعبه، از عمرو ما را خبر داد که می گفته است: «من از عبدالله بن ابی اَوْفَى روایت شنیده‌ام و او از اصحاب بیعت رضوان بود. محمد بن عمر واقدی می گوید: «عبدالله بن ابی اَوْفَى پیوسته تا هنگام رحلت حضرت ختمی مرتبت در مدینه بود سپس به کوفه کوچ کرد و جایی که مسلمانان فرود آمده بودند فرود آمد و بعدها در محله اسلم برای خود خانه‌یی ساخت. چشم او کور شده بود و در کوفه به سال هشتاد و شش درگذشت.

گوید محمد بن عمر واقدی از گفته خُلَید بن دَعْلَج، از قتاده، از حسن ما را خبر داد که می گفته است: «عبدالله بن ابی اَوْفَى آخرین کس از یاران پیامبر (ص) است که در کوفه درگذشت.^۱

عدی بن حاتم طائی

از خاندان ثَعْل و کنیه اش ابو طریف است. او ساکن کوفه شده و در محله طی برای خود خانه ساخته است. او همواره همراه علی بن ابی طالب که خدایش از او خشنودباد بوده و در جنگهای جمل و صفین شرکت کرده و به جنگ جمل یک چشم او کور شده است. او به سال شصت و هشت هجری به روزگار حکومت مختار در کوفه درگذشته است.

جریر بن عبدالله بَجَلِی

کنیه اش ابو عمرو است. او به سال رحلت حضرت ختمی مرتبت مسلمان شد. رسول

۱. بر فرض که در بیعت رضوان پانزده ساله بوده باشد به هنگام مرگ فزون از صدسال داشته است.

خدا(ص) او را برای ویران کردن بت و بتخانه ذوالخلصه گسیل فرمود.^۱ او آن را ویران ساخت. پس از آن ساکن کوفه شد و در محله بجیلة خانه‌یی ساخت و به هنگام حکومت ضحاک بن قیس بر کوفه، در سراه^۲ درگذشت. حکومت ضحاک بن قیس بر کوفه دو سال و نیم پس از زیاد بن ابی سفیان بود.^۳

أشعث بن قیس

ابن معدی کرب کندی از خاندان حارث بن معاویه است. کنیه‌اش ابو محمد است. او به حضور پیامبر آمد و به یمن برگشت. پس از رحلت رسول خدا(ص) از دین برگشت. زیاد بن لبید بیاضی در منطقه نجیر او را محاصره کرد. اشعث ناچار تسلیم فرمان او شد. زیاد او را گرفت و پیش ابوبکر صدیق گسیل داشت. ابوبکر بر او منت گزارد و خواهر خود را به همسری او داد. هنگامی که مردم آهنگ عراق کردند همراه ایشان بیرون آمد و در کوفه منزل کرد و در محله‌ی کینده برای خود خانه‌یی ساخت و در همان شهر درگذشت و حسن بن علی(ع) در آن هنگام که با معاویه صلح کرده بود هنوز مقیم کوفه بود بر جسد اشعث نماز گزارد.

گوید وکیع بن جراح، از اسماعیل بن ابی خالد، از حکیم بن جابر ما را خبر داد که * دختر اشعث همسر حسن بن علی(ع) بود و چون اشعث درگذشت فرمود: چون او را غسل دادید تکانش مدهید و مرا خبر دهید. چنان کردند. حسن(ع) آمد و او را با حنوط، نیکو وضویی داد.^۴

۱. این بت و بتخانه در تباه که میان مکه و مدینه است قرار داشته و فاصله آن تا مکه هفت منزل بوده است. به ترجمه الاضام، به قلم استاد محترم دکتر محمدرضا جلالی نائینی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۴ ش، ص ۱۳۰ مراجعه فرمایید.
۲. سراه، از سرزمین آذربایجان است که گروهی از قبیله کینده در آن ساکن بوده‌اند، به ترجمه مختصر البلدان، تهران، بنیاد فرهنگ ۱۳۴۹ ش، ص ۱۲۷ مراجعه شود.
۳. ملاحظه می‌کنید که ابن سعد بدون توجه زیاد بن ابیه را زیاد بن ابی سفیان آورده است در حالی که بسیاری از پارسایان از به کاربردن این نسبت دروغ خودداری می‌کرده‌اند.
۴. این کار نمونه‌یی دیگر از بردباری و بزرگواری حضرت مجتبی است. ظاهراً وضو دادن کنایه از پاشاندن فراوان حنوط بر مواضع سجده است. اشعث سیه‌بختی است که ابوبکر به هنگام مرگ خود از اینکه او را گردن زده است سخت پشیمان بوده است. به تاریخ الطبری، ج ۳، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت بی تاریخ، و ظاهراً افست از چاپ ۱۳۸۲ ق، قاهره، ص ۴۳۱ مراجعه فرمایید.

سعید بن حُرَیث

ابن عمرو بن عثمان بن عبدالله بن عمر بن مخزوم. او برادر عمرو بن حُرَیث و از او در مسلمانی پیشگام تر است. می‌گویند او در پانزده سالگی در فتح مکه همراه رسول خدا (ص) بوده است. سپس به برادرش عمرو بن حُرَیث به کوفه کوچ کرده و آنجا ساکن شده است.

برادرش عمرو بن حُرَیث

ابن عمرو بن عثمان بن عبدالله بن عمر بن مخزوم. کنیه‌اش ابو سعید است. محمد بن عمر واقدی می‌گوید: هنگام رحلت حضرت ختمی مرتبت عمرو بن حُرَیث دوازده ساله بوده است.

گوید ابو نَعِیم فضل بن دکین می‌گوید * عمرو بن حُرَیث به کوفه آمد و خانه‌ی کنار مسجد ساخت، آن خانه بسیار بزرگ و مشهور است و امروز فروشندگان خز آنجایند. محمد بن سعد می‌گوید * هرگاه زیاد از کوفه به بصره می‌رفت عمرو بن حُرَیث را به جانشینی خود بر کوفه می‌گماشت.

فضل بن دکین گوید * عمرو بن حُرَیث به سال هشتاد و پنج به روزگار خلافت عبدالملک بن مروان در کوفه درگذشت و اعقاب او در کوفه هستند.

سَمْرَةَ بن جنادة

ابن جُنْدَب بن حُجَیر بن ریاب بن حبیب بن سِوَاءَة بن عامر بن صَعْصَعَة. با پیامبر (ص) مصاحبت داشته و از ایشان روایت کرده است.

پسرش، جابر بن سَمْرَةَ سُوائی

آنان همپیمانان خاندان زهرة بن کلاب‌اند. کنیه جابر، ابو عبدالله بوده است. او به کوفه کوچ

کرده و در محله بنی سواة خانه‌یی ساخته است و در آغاز خلافت عبدالملک بن مروان و هنگامی که بشر بن مروان حاکم کوفه بود در همان شهر درگذشته است.

حُدَیْفَةُ بِنِ اسید غفاری

کنیه‌اش ابوسریحه است. نخستین جنگی که همراه پیامبر (ص) در آن شرکت کرده حُدیبیه است. او از ابوبکر صدیق روایت کرده است و بعدها به کوفه کوچ کرده است.

وَلید بن عَقْبَةُ بِنِ ابی معیط

این ابی عمرو بن امیه بن عبدشمس. کنیه او ابو وهب و مادرش ازوی دختر کُرَیز بن حبیب بن عبدشمس است. ولید برادر مادری عثمان بن عفان است. عثمان او را به حکومت کوفه گماشت و او آن جا کنار مسجد خانه بزرگی برای خود ساخت. عثمان سپس ولید را از کوفه عزل کرد و سعید بن عاص را به حکومت آن شهر گماشت. ولید به مدینه برگشت و تا هنگام کشته شدن عثمان همان جا بود. و چون میان علی و معاویه ستیز درگرفت ولید بن عقبه به رقه رفت و از هر دو کناره گرفت و تا پایان کار با هیچ یک از آن دو نبود. او در رقه درگذشت و او را در آن شهر و هم در کوفه بازماندگانی است. سرای او در کوفه سرای بسیار بزرگی است که همان سرای گازرهاست.^۱

عمرو بن حَمِق

ابن کاهن بن حبیب بن عمرو بن قین بن رزاح بن عمرو بن سعد بن کعب بن عمرو. از قبیله خزاعه است. او با پیامبر (ص) مصاحبت داشته و سپس به کوفه ساکن شده است و همراه علی که خدایش از او خوشنودباد در جنگهایش شرکت کرده است. او از کسانی است که سوی

۱. ولید از کسانی بوده که معاویه و دیگران را به خونخواهی عثمان برمی‌انگیخته است. مسعودی در مروج الذهب ولید را فرمانده سپاه معاویه در جنگ پنجم دانسته است. ضمناً اخبار ولید بن عقبه و ولید بن عقبه درهم آمیخته است. برای آگاهی بیشتر به زرکلی، الاعلام، ج ۹، چاپ سوم، بیروت، بی تاریخ، ص ۱۴۲ مراجعه فرمایید.

عثمان رفته‌اند و شورشیان را بر کشتن او یاری داده‌اند. عمرو بن حمق را عبدالرحمان بن ام‌الحکم در منطقه جزیره کشته است.

محمد بن عمر واقدی از عیسی بن عبدالرحمان، از شعبی ما را خبر داد که می‌گفته است: * نخستین سری که در اسلام از جایی به جای دیگر برده شد سر عمرو بن حمق بود.^۱

سلیمان بن صُرْدُ

ابن جَوْن بن ابی جون که نام اصلی ابی جون، عبدالعزی و پسر منقذ بن ربیعة بن أَصْرَم بن ضبیس بن حرام بن حبشیة بن سلول بن کعب است. کنیه سلیمان، ابو مطرف و نام اصلی او یسار است و چون مسلمان شد پیامبر (ص) بر او نام سلیمان نهاد. او مردی سالخورده بود که به کوفه آمد و در محله خزاعة خانه‌یی ساخت و در جنگ صفین همراه علی بود. او از آنان بود که برای حسین (ع) نامه نوشتند و خواستند به کوفه آید. ولی هنگامی که حسین (ع) به کوفه آمد از او کناره گرفتند و با او همراه نبودند. چون حسین (ع) کشته شد آنان از یاری‌ندادن او پشیمان شدند و از آن کار توبه کردند و از کوفه بیرون آمدند و در نُخَيْلَة لشکرگاه ساختند و به خونخواهی حسین (ع) پرداختند و نام توابین - توبه‌کنندگان - بر آنان نهاده شد. سلیمان بن صُرْدُ را بر خود فرمانده ساختند و بیرون آمدند و آهنگ شام کردند. چون به عین‌الوردة که نام جایی از سرزمین جزیره است رسیدند، با گروهی از سواران شام به فرماندهی حُصین بن نُمَیر رویاروی شدند و جنگ کردند و بیشترشان کشته شدند و جز گروهی اندک از ایشان جان به سلامت نبردند. سلیمان بن صرد در آن جنگ که در ماه ربیع‌الآخر شصت و پنج بود کشته شد. سلیمان به هنگام مرگ نود و سه ساله بود.

هانی بن اَوسِ اسلمی

ساکن کوفه شد و در محله اسلم برای خود خانه ساخت. او به روزگار خلافت معاویه و امیری مغیره بن شعبه بر کوفه درگذشت.

۱. درباره چگونگی مرگ عمرو بن حمق و سال آن که پنجاه یا پنجاه و یک هجری است گوناگون سخن گفته شده است، به شماره ۵۸۱۸ الاصابة، چاپ مصر، ۱۳۲۸ ق مراجعه شود.

گوید عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از مجزأة، از هانی بن اوس که از شرکت کنندگان بیعت رضوان بوده است ما را خبر داد که می گفته است * زانویش دردمند شده و به هنگام سجده بالشی زیر زانو می نهاده است.

حارث بن وهب خزاعی

وائل بن حُجر خُزرمی

ابو حُذیفه موسی بن مسعود.

از سفیان بن سعید ثوری، از عاصم بن کلیب، از پدرش، از وائل بن حُجر ما را خبر داد که می گفته است * به حضور پیامبر (ص) رسیدم موهای سرم بلند - ژولیده - بود. پیامبر فرمود: نافر خنده. من رفتم و موهای سرم را کوتاه کردم و دوباره به حضور پیامبر آمدم. آن حضرت پرسید چرا موهایت را کوتاه کردی؟ گفتم: شنیدم که فرمودی نافر خنده - ذُباب^۱ پنداشتم مرا در نظر داشتی. فرمود: تو را در نظر نداشتم، و این نیکوتر است. گوید کلمه ذُباب یمانی است.

صَفْوَان بن عَسَال مرادی

او از خاندان ربض بن زاهر بن عامر بن عَوْثبان بن زاهر بن مراد است و شمارشان در جَمَل است.^۲

گوید عمرو بن عاصم کلابی، از هَمَام بن یحیی، از عاصم، از زَرَّ بن جُبَیش ما را خبر داد که می گفته است * صفوان بن عَسَال مرادی را دیدم و پرسیدم آیا رسول خدا (ص) را

۱. با توجه به توضیح ابن اثیر در النهایة فی غریب الحدیث به صورت نافر خنده ترجمه شد. شاید هم به معنی سرگشته و دودل باشد که به صورت مذذب در کلام الله در نکوهش منافقان در آیه ۱۴۳ سوره چهارم آمده است.

۲. از شاخه های بزرگ - بطون - قبیله مذحج است. به این حزم، جمهورة انساب العرب، چاپ عبدالسلام محمد هارون، مصر، ۱۳۹۱ ق، ص ۴۷۶ مراجعه فرماید.

دیده‌ای؟ گفت: آری و همراه ایشان در دوازده جنگ شرکت کرده‌ام.

محمد بن سعد می‌گوید عبدالصمد بن عبدالوارث هم این حدیث را از گفته همّام نقل می‌کرد که در آن از گفته زر چنین آمده که می‌گفته است: «در خلافت عثمان به حضور او رفتم، اُبی بن کعب و یاران پیامبر (ص) مرا بر آن رفتن واداشتند. آن‌جا صفوان بن عسال را دیدم و از او پرسیدم...»^۱

أسامة بن شريك ثعلبي

از قبیله قیس عیلان است و حدیث او چنین است که: هنگامی که اعراب به حضور پیامبر (ص) آمدند که از او سؤال کنند من در محضر آن حضرت بودم.

مالک بن عوف

ابن نضله بن خدیج بن حبیب بن حدید بن غنم بن کعب بن عصیمة بن جشم بن معاویة بن بکر بن هوازن. از قبیله قیس عیلان است. او پدر ابواحوص دوست عبدالله بن مسعود است. گوید عفان بن مسلم، از شعبه، از ابواسحاق ما را خبر داد که می‌گفته است از ابواحوص شنیدم که از گفته پدرش نقل می‌کرد که می‌گفته است: «به حضور پیامبر رسیدم جامه من نابسامان و بدمنظر بود. پیامبر (ص) از من پرسید مال داری؟ گفتم: آری. فرمود: مال تو چیست؟ گفتم: از هر نوع، اسب و شتر و گوسپند و بردگان. فرمود: هرگاه خداوند مالی به تو ارزانی می‌فرماید باید نشان آن بر تو دیده شود.»

عامر بن شهر همدانی

محمد بن سعد گوید ابواسامة برای ما از مجالد شعبی، از عامر بن شهر نقل می‌کرد که گفته است: «قبیله همدان از بیم حبشیان در کوه حقل^۲ پناهیده بودند و خداوند با آن کوه آنان را

۱. متن ظاهراً جاافتادگی دارد.

۲. حقل در لغت به معنی مزرعه است و ظاهراً منظور کوه‌های سبز و خرم در منطقه یمن است. یاقوت در معجم البلدان، ج

محفوظ بداشت. سرانجام ایرانیان به یاری همدان آمدند و همواره به سود آنان جنگ کردند تا آنجا که فریادشان در آمد و کار به درازا کشید. در این میان پیامبر (ص) بر آنان آشکار شد. همدانیان به من گفتند: ای عامر! تو همواره همنشین پادشاهان بوده‌ای، اینک آماده‌ای که به حضور این مرد - پیامبر - بروی و ما را خشنود سازی و برای ما خبر بیاوری؟ هرچه را تو برای ما بپذیری آن را می‌پذیریم و هرچه را ناخوش داری ناخوش می‌داریم. گفتیم: آری و به راه افتادم و در مدینه به حضور رسول خدا رسیدم و پیش او نشستم. در این هنگام گروهی به حضور او آمدند و گفتند: ای رسول خدا ما را اندرز ده و سفارشی کن. فرمود: شما را به بیم از خدا سفارش می‌کنم و اینکه سخن قریش را بشنوید و کردارشان را رها سازید.

عامر می‌گفته است: به خدا سوگند که من به همین پرسش و پاسخ بسنده کردم و خشنود شدم. و چنین اندیشیدم که پیش قوم خود برنگردم تا نخست پیش نجاشی که از دوستان من بود بروم و چنان کردم. روزی که در پیشگاه نجاشی نشسته بودم پسر کوچک او که کودک بود از کنارم گذشت و نبشته‌ای بر لوح در دست داشت. از او خواستم آن را برای من بخواند و کودک آن را خواند و من خندیدم. نجاشی پرسید از چه چیزی خندیدی؟ گفتم: از آنچه این پسر بچه خواند. نجاشی گفت: به خدا سوگند آنچه او خواند از جمله سخنانی است که خدای بر زبان عیسی بن مریم فرو فرستاده است که چون فرماندهان و امیران زمین کودکان باشند لعنت و نفرین بر آن خواهد بود. من پس از شنیدن آن سخن از رسول خدا و این سخن از نجاشی پیش قوم خود برگشتم. آنان مسلمان شدند و از بلندیها و کوهپایه به دشت فرود آمدند. پیامبر (ص) هم نامه‌یی برای عُمَیر ذی مَرّان نوشته بود.

گوید: پیامبر (ص) مالک بن مرارة رهاوی را پیش همهٔ قبیله‌های یمن گسیل فرموده بود. عک ذوخیوان مسلمان شد. به عک گفتند اینک به حضور پیامبر برو و از او برای دهکده و اموال خود امان‌نامه بگیر. او را دهکده‌یی بود که در آن اموال و بردگان داشت. عک به حضور پیامبر (ص) رفت و گفت: ای رسول خدا! مالک بن مرارة رهاوی پیش ما آمد و به اسلام فراخواند و ما مسلمان شدیم. مرا سرزمین و مزرعه‌یی است که در آن مال و بردگان دارم در آن باره برای من امان‌نامه بنویس و پیامبر (ص) فرمان داد برای او نوشته شود:

→

«به نام خداوند بخشنده مهربان، از محمد رسول خدا، برای عک ذی خیوان، اگر او درباره زمین و اموال و بندگان خود راستگوست، امان خدا و عهد رسول خدا برای او خواهد بود.»^۱ و این نامه را خالد بن سعید نوشته است.

نُبَيْطُ بن شُرَيْطِ اشْجَعِي

او از قبیله قیس عیلان و پدر سلمة بن نُبَيْط است.

محمد بن سعد گوید فضل بن دکین، از گفته سلمة بن نُبَيْط ما را خبر داد که می گفته است پدرم یا نُعَیم بن ابی هند از قول پدرم مرا حدیث کرد که می گفته است: «همراه پدر و عمویم حج گزاردم. پدرم به من گفت: این شخص سوار بر شتر سرخ مو را که سخترانی می کند می بینی؟ همین شخص رسول خداست.

گوید مالک بن اسماعیل، از موسی بن محمد انصاری، از ابومالک اشجعی، از نبیط بن شُرَیط ما را خبر داد که می گفته است: «پشت سر پدرم سوار بر شتر بودم، پیامبر (ص) کنار جمرة - در منی - سخترانی می کرد و ضمن آن چنین می فرمود:

«ستایش از آن خداوند است از او یاری می جویم و آمرزش می خواهیم و گواهی می دهیم که پروردگاری جز خداوند نیست و محمد بنده و فرستاده اوست. شما را به بیم از خدا سفارش می کنم. حرمت کدام روز از همه روزها بیشتر است؟ گفتند: همین امروز. فرموده حرمت کدام ماه از همه ماهها برتر است؟ گفتند: همین ماه، فرمود، کدام شهر و سرزمین از همه جا حرمت فزون دارد؟ گفتند: همین سرزمین. فرمود: همانا حرمت خونها و اموال شما همچون حرمت این روز و این ماه و این سرزمین شماست - تجاوز نسبت به آن بر شما حرام است.»^۲

گوید مؤمل بن اسماعیل، از سفیان، از سلمة پسر نبیط ما را خبر داد که می گفته است

۱. ملاحظه می فرمایید که پیوند مطالب این شرح حال به یکدیگر استوار نیست، به ویژه که هیچ سخنی از کوچ کردن عامر به کوفه نیامده است. باید متن افتادگی هایی داشته باشد. برای اطلاع بیشتر از این نامه و منابع آن به ترجمه وثائق، ص ۱۸۱ مراجعه فرمایید.

۲. این خطبه حضرت خنی مرتبت در معازی واقعدی مفصل تر است. لطفاً به ترجمه معازی، چاپ مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹ ش، ص ۸۴۹ مراجعه فرمایید.

* به پدرم که درک محضر پیامبر را کرده و ایشان را دیده و از آن حضرت سخن شنیده بود گفتم: پدرجان چه می شد که پیش این پادشاه - حاکمان - آمد و شد می کردی که خود به خیری می رسیدی و قوم هم در پناه تو به خیری می رسیدند؟ گفتم: پسرکم! بیم آن دارم که اگر مجلسی با آنان بنشینم مرا به دوزخ درافکند. و می گفته است از پدرم شنیدم که می گفت * به روز عید قربان پیامبر را که سلام و درود خدا بر او باد دیدم که سوار بر شتر سرخ موی سخنرانی می فرمود.

سَلْمَةُ بن یزید

ابن مشجعة بن مُجمع بن مالک بن کعب بن سعد بن عوف بن حریم بن جعفی بن سعد العشیرة، از قبیله مَدَجِج است. او به حضور پیامبر آمد و مسلمان شد و روایت می کند که پیامبر (ص) سخنرانی می فرموده است. سَلْمَةُ برخاسته و گفته است: ای رسول خدا! اگر بینی که پس از تو امیرانی بر ما چیره شوند که از ما بخواهند به حق رفتار کنیم، و خود آن را از ما بازدارند! - چه می کنی.

عَرْفَجَةُ بن شَرِیح اشجعی

به او ابن ضَرِیح هم گفته می شده است.

صَخْر بن عَیْلَة

ابن عبدالله بن ربیعة بن عمرو بن عامر بن علی بن اسلم بن احمس، از قبیله بَجِیْلَة و کنیه اش ابو حازم بوده است و خاندانی از احمس منسوب به اویند. گوید و کیع و فضل بن دکین هر دو از ابان بن عبدالله بجلی، از عثمان بن ابی حازم از گفته صَخْر بن عیله ما را خبر دادند که می گفته است * عمه مغیره بن شعبه را به اسیری گرفتم و او را با خود پیش رسول خدا آوردم. گویند مغیره به حضور رسول خدا (ص) آمد و عمه خود را خواست و آگاه شده بود که عمه اش پیش من است. پیامبر مرا فراخواند و فرمود: ای

صَخْرُ چون قومی مسلمان می‌شوند خونها و اموال خود را پاس می‌دارند، عمه‌اش را به او بسپَر و من چنان کردم.

صَخْرُ می‌گوید: پیامبر (ص) چاه آبی از بنی سُلَیْم را در اختیار من گذاشته بود. آنان به حضور پیامبر (ص) آمدند و آب خود را مطالبه کردند. آن حضرت مرا فراخواند و فرمود: ای صَخْرُ چون قومی مسلمان شوند اموال و خونهای خود را پاس می‌دارند، چاه آنان را به خودشان برگردان، و من آن را به ایشان پس دادم.

عُروة بن مُضَرَس

ابن اوس بن حارثة بن لام طایی. اسلام آورد و از اصحاب رسول خدا (ص) شد و پس از آن ساکن کوفه شد.

عروه همان کسی است که خالد بن ولید چون در جنگ بُطاح، عیینة بن حصن را که مرتد شده بود به اسیری گرفت همراه او پیش ابوبکر فرستاد. گوید بُطاح نام آبی از بنی تمیم است.

گوید فضل بن دکین، از زکریا، از عامر ما را خبر داد که می‌گفته است عروة بن مضرس بن اوس بن حارثة بن لام برایم نقل کرد که: به روزگار حضرت ختمی مرتبت حج گزارده است و هنگامی رسیده است که شب بوده و مردم در مشعر بوده‌اند. او شبانه برای درک محضر پیامبر (ص) به عرفات رفته و همان شب به مشعر برگشته است. آن‌گاه به حضور پیامبر آمده و گفته است: ای رسول خدا خویشتن را به رنج افکندم و شترم را نزار و فرسوده کردم. با این همه آیا حج من درست و پذیرفته است؟ پیامبر فرمود: هرکس نماز صبح را در مشعر الحرام با ما بگزارد و تا هنگامی که از مشعر حرکت می‌کنیم همراه ما درنگ کند و پیش از آن چه شب و چه روز از عرفات به مشعر آمده باشد حج او تمام و وظیفه‌اش انجام و احرام او سپری شده است.

هَلْب بن یزید

ابن عدی بن قنافة بن عدی بن عبدشمس بن عدی بن أَخْرَم طائی. نام اصلی او سلامة بوده

است. او که کچل بوده به حضور پیامبر (ص) آمده است و آن حضرت دست بر سرش کشیده‌اند موی بر سرش روید و بدین سبب به هُلْب^۱ مشهور شد. او پدر قبیصة بن هُلْب است که از او حدیث روایت شده است.

زاهِر

پدر مِجْزَأَة بن زاهر اسلمی است. او از بیعت‌کنندگان زیر درخت است - بیعت رضوان - و ساکن کوفه شده است.

نافع بن عتبة

ابن ابی وقاص بن اُهیَب بن عبدمناف بن زهرة. او برادرزاده سعد بن ابی وقاص است.

لبید بن ربیعة

ابن مالک بن جعفر بن کلاب بن ربیعة بن عامر بن صَعْصَعَة. کنیه‌اش ابو عقیل و شاعری نامدار است. او به حضور پیامبر (ص) آمد و اسلام آورد و به سرزمین قوم خود برگشت. سپس به کوفه هجرت کرد و پسرانش همراهش بودند. او در کوفه همان شبی که معاویه برای صلح با حسن بن علی (ع) در نُخَيْلَة فرود آمد درگذشت. او را در صحرای محل سکونت خاندان جعفر بن کلاب به خاک سپردند. پسرانش به صحرا برگشتند و همان زندگی اعراب بادیه‌نشین را پسندیدند. لبید پس از مسلمانی خود شعری نسرود و گفت: خداوند به جای شعر، قرآن را برای من جانشین قرار داد.^۲

۱. هُلْب در لغت به معنی مو و موی ستر است. به لسان العرب مراجعه فرمایید.

۲. لبید دارای عمری دراز بوده و در گذشته به سال ۴۱ هجری است. از اصحاب معلقات است. بخشی از اشعار او در دیوان کوچکی چاپ و به آلمانی هم ترجمه شده است. برای آگاهی بیشتر از منابع به زرکلی، الاعلام، ج ۱، ص ۱۰۴ مراجعه فرمایید.

حَبَّة و سَوَاء

پسران خالد اسدی و از تیرهٔ اسد بن خزیمه‌اند.

گوید عفان بن مسلم، از جریر بن حازم، از اعمش، از سلام بن شرحبیل، از گفتهٔ حبه و سواء ما را خبر داد که می‌گفته‌اند: «به حضور رسول خدا (ص) رسیدیم. سرگرم ساختن (تعمیر) ساختمانی بود به آن حضرت یاری دادیم تا از آن سوده شد، ما آنجا چیزهایی آموختیم از جمله این بود که آن حضرت فرمود: «تا هنگامی که سرهای شما می‌جنبند — زنده‌اید — از خیر ناامید مشوید که هر نوزادی تهی دست زاییده می‌شود و بر او گوشت و پوستی نیست سپس خدایش روزی می‌دهد و بر او عطا می‌بخشد.»^۱

سَلَمَةُ بن قیس اشجعی

با پیامبر (ص) مصاحبت داشته و سپس ساکن کوفه شده است.

ثعلبة بن حکم لیشی

اسلام آورد و همراه رسول خدا در جنگ حنین شرکت کرد.

عروة بن ابی جعد بارقی

از قبیلهٔ اَزْد است.

گوید فضل بن دکین، از حسن بن صالح، از اشعث، از شعبی ما را خبر داد که می‌گفته است: «پیش از شریح، عروة بن ابی جعد بارقی و سلمان بن ربیعۃ قاضی کوفه بوده‌اند. محمد بن سعد می‌گوید در حدیث دیگری آمده است که: «عروة بن ابی جعد بارقی

۱. این حدیث در منابع دیگر از جمله مستدرک احمد و سنن ابن ماجه از همین دو تن با تفاوتی اندک آمده است. به حدیث شماره ۹۸۷۳ جامع‌الصغیر سیوطی، چاپ جدید بیروت، ۱۴۰۱ ق مراجعه فرمایید.

در منطقه برازالروز به مراقبت از مرز و پرورش اسب سرگرم بود، و او آنجا اسبی داشت که به بیست هزار درم خریده بود.

گوید سعید بن منصور، از سفیان، از شیب بن عرفده ما را خبر داد که می‌گفته است: * پیش عروه بارقی نزدیک هفتاد اسب دیدم، عروه همان کسی است که از پیامبر (ص) روایت می‌کند که فرموده است: «تا روز رستخیز بر یال و کاکل اسب خیر و نیکی بسته است.»^۱

سُمْرَةَ بن جُنْدَب

ابن هلال بن خریج بن مرة بن حزن بن عمرو بن جابر بن خشین بن لای بن عَصِیم بن شمش بن فزاره. او با انصار پیمانی داشت و با رسول خدا مصاحبتی داشته است. زیاد هرگاه از کوفه به بصره می‌آمده است او را کارگزار بصره قرار می‌داده است.

گوید وهب بن جریر بن حازم گمان می‌کنم از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است از ابویزید مدنی شنیدم که می‌گفت: * چون بیماری مرگ سمره بن جندب فرا رسید گرفتار لرز و سرمای سختی شد. برای او آتش افروختند. آتشدانی پیش روی او و آتشدانی پشت سر و یکی سمت چپ و دیگر سمت راست او نهادند. او را سودی نداد و می‌گفت: با سرمای درون خود چه کنم؟ و بر همان حال مرد.^۲

جُنْدَب بن عبدالله

ابن سفیان بجلی. او همان علقی است و علقه نام شاخه‌یی از قبیله بجیله است. برخی او را به

۱. برازالروز، از بخشهای خاوری منطقه بغداد است، به معجم البلدان، ح ۲، ص ۹۸ مراجعه شود. این حدیث از همین

عروه و دیگران در منابع استوار حدیث اهل سنت آمده است. به شماره ۴۱۵۶ جامع‌الصغیر سیوطی مراجعه شود.

۲. سُمْرَةَ بن جندب، از جعل‌کنندگان حدیث و دین به دنیا فروختگان و مورد مهر و عنایت سرشار معاویه است. پس از مرگ زیاد، معاویه او را به حکومت بصره گماشت. ابوجعفر اسکافی می‌گوید معاویه برای او صد هزار درم فرستاد تا حدیثی در نکوهش علی (ع) و حدیثی در ستایش ابن ملجم جعل کند. سمره آن مبلغ را نپذیرفت. سرانجام چهارصد هزار درم فرستاد و پذیرفت و جعل کرد. برای آگاهی بیشتر درباره او به نقل از مورخان و محدثان نامور به شرح خطبه ۵۶ از شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدیث مراجعه فرمایید.

پدرش نسبت می دهند و جندب بن عبدالله می گویند و برخی او را به پدر بزرگش سفیان نسبت می دهند و جندب بن سفیان می گویند و هر دو یکی است.

مِخْنَفُ بْنُ سُلَيْمٍ

ابن حارث بن عوف بن ثعلبة بن عامر بن ذهل بن مازن بن ذبیان بن ثعلبة بن دول بن سعد مناة بن غامده. از قبیله ازد است و سالار خاندان ازد کوفه است. مخنف مسلمان شد و افتخار مصاحبت با پیامبر (ص) یافت و بعدها ساکن کوفه شد. ابومخنف لوط بن یحیی از فرزندان اوست.^۱

حارث بن حسان بکری

گوید عفان بن مسلم، از ابومندر سلام، از عاصم بن بهدله، از ابووائل، از خود حارث بن حسان ما را خبر داد که می گفته است: * برای رفتن به حضور پیامبر بیرون آمدیم و چون به مسجد درآمدیم آن را آکنده از مردم دیدیم. پرچم سیاهی هم در اهتزاز بود - و گمان می کنم که افزود - بلال هم شمشیر بسته بود. گفتم: امروز چه خبر است و مردم چه کار دارند؟ گفتند: اینک رسول خدا (ص) حاضر است و می خواهد عمرو عاص را به جنگی گسیل دارد.

جابر بن ابی طارق احمسی

از قبیله بجیله و پدر حکیم بن جابر است. جابر از پیامبر (ص) روایت کرده است.

۱. مخنف از یازان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. ابومخنف لوط بن یحیی در گذشته به سال ۱۷۵ هجری از مؤلفان نامدار و بسیار دقیق و از مفاخر شیعه است. ابن ندیم در الفهرست پس از برشمردن سی و هفت کتاب او می نویسد به گفته دانشمندان ابومخنف در تاریخ عراق و اخبار و جنگهای آن از همگان برتر است. لطفاً به الفهرست، صص ۱۰۵-۶ مراجعه فرمایید.

ابو حازم

نامش عوف و نام پدرش عبدالحارث و او پسر عوف بن حشیش بن هلال بن حارث بن رزاح بن کلب بن عمرو بن لُوی بن رُهم بن معاویه بن اسلم بن احمس و از قبیلهٔ بجیله است. ابو حازم پدر قیس بن ابی حازم است.

ابوالولید هشام از شعبه، از اسماعیل، از قیس بن ابی حازم ما را خبر داد که می‌گفته است: «پیامبر (ص) در حالی که سخنرانی می‌فرمود ابو حازم را در آفتاب دید. خود به او فرمان یا پیام داد که از آفتاب به سایه برود.

قُطَبَة بن مالک

از قبیلهٔ بنی ثعلبه و عموی زیاد بن علاقه است.

مَعْن بن یزید

ابن أَخْنَس بن حبیب بن جرو بن زعب بن مالک بن خفاف بن عَصِیَّه بن خفاف بن امر و القیس بن بهته بن سلیم بن منصور است.

گوید یحیی بن حماد، از ابو عوانه، از ابوالجویریة، از معن بن یزید ما را خبر داد که می‌گفته است: «خود و پدر و نیایم با رسول خدا (ص) بیعت کردیم، و به حضورش داوری بردم مرا برحق دانست و برای من خواستگاری فرمود و همسر برایم گرفت.

معن بن یزید بعدها به کوفه آمد و ساکن شد و در جنگ مرج راهط همراه ضحاک بن قیس فهری بود.^۱

۱. معن از سرسپردگان معاویه و دولتمردان اوست. جنگ مرج راهط به سال ۶۴ یا ۶۵ میان مروان و ضحاک در گرفت که ضحاک کشته شد. ضمناً در اسد الغابه حدیث بالا به این صورت است که کسی از بستگان رسول خدا را خواستگاری کردم موافقت فرمود و او را به همسری من داد.

طارق بن اَشِیم اشجعی

او پدر ابومالک است و نام اصلی ابومالک سعد بوده است. طارق از ابوبکر و عمر و عثمان و علی که خدای از همه شان خوشنودباد روایت کرده است.

ابومریم سلولنی

نامش مالک و پسر ربیعة است. او پدر برید بن ابومریم است. عطاء بن سائب حدیثی از او از حضرت ختمی مرتبت نقل کرده است.

حُبشی بن جنادة

ابن نصر بن اُسامة بن حارث بن مُعِیْط بن عمرو بن جَنْدَل بن مُرّه بن صَعْصَعَة بن معاویة بن بکر بن هوازن. مادر جندل بن مرّة. سَلُولُ دختر ذهل بن شیبان بن ثعلبة است. ایشان با انتساب به همین بانو، به سلولی معروف اند. حبشی اسلام آورد و افتخار مصاحبت با پیامبر (ص) یافت و همراه علی (ع) در جنگهای او شرکت کرد.

گوید مالک بن اسماعیل، از اسرائیل، از قرّة بن عبدالله سلولی ما را خبر داد که می گفته است: «مردی به عیادت حبشی آمد - ظاهراً در بیماری مرگ او - و گفت: از هیچ کار تو جز همراهی تو با علی بر تو بیم ندارم! حبشی گفت: هیچ کار از کارهای من به اندازه آن مایه امیدم نیست.

دُکین بن سعید خثعمی

برخی او را ابن سُعیّد می گویند. قیس بن ابی حازم از او روایت کرده است.

بُرْمَة بن معاویة

ابن سفیان بن مُنْقِد بن وهب بن عُمَیر بن نصر بن قعین بن حارث بن ثعلبة بن دودان بن اسد بن خزیمة. پدر ابوقبیصة بن برمّة است که از او حدیث نقل شده است.

خُرَیم بن اَخرَم

ابن شداد بن عمرو بن فاتک بن قُلیب بن عمرو بن اسد بن خزیمة.

گوید عبیدالله بن موسی، از گفته اسرائیل، از ابواسحاق، از شَمیر بن عطیه، از خُرَیم بن فاتک، همچنین محمد بن عبدالله اسدی، از یونس بن ابی اسحاق، از شَمیر، از خُرَیم بن فاتک ما را خبر دادند که می گفته است: * به حضور پیامبر (ص) آمده است و آن حضرت به او فرموده است: ای خُرَیم اگر دو چیز در تو نمی بود چه نیکو مردی بودی. خُرَیم گفته است: پدر و مادرم فدای تو باد، آن دو چیست؟ و فقط یک بار تذکر مرا پسندیده است. فرمود: موی خودت را بلند رها می کنی و دامن جامهات را بر زمین می کشی. گوید: خُرَیم موهای خود را کوتاه کرد و دامن خود را برچید.

محمد بن سعد می گوید کس دیگری غیر از عبیدالله بن موسی و در حدیث دیگری جز این حدیث می گفت * پسر خُرَیم به نام اَیْمَن شاعری دلیر و سوارکاری شریف بود. و هموست که این ابیات را سروده است. «من برای آنکه کس دیگری از قریش به سلطنت و پیروزی برسد با مردی که نماز می گزارد جنگ نمی کنم - کشنده او نیستم. آن هم برای اینکه او پادشاهی داشته باشد و مرا گناه بهره گردد، از نادانی و سبک سری به خدا باید پناه برد.

آیا مسلمانی را ناروا بکشم؟ و از آن پس هرچه زندگی کنم از آن سودی نبرم». گوید شعبی، از اَیْمَن بن خُرَیم روایت می کند که می گفته است: * پدر و عمویم در جنگ بدر شرکت کرده اند^۱

۱. شرح حالی مختصر و سیزده بیت از سروده های اَیْمَن بن خُرَیم از جمله همین سه بیت در الشعر والشعراء، ص ۴۵۳ آمده

محمد بن سعد می‌گوید به روایت محمد بن اسحاق و موسی بن عقبه و ابومعشر و محمد بن عمر واقدی * در جنگ قریش جز مهاجران قریش و انصار و وابستگان و همپیمانان ایشان کسی دیگر شرکت نکرده است.

ضرار بن الأزور

نام اصلی آزور، مالک و پسر اوس بن جذیمة بن ربیعة بن مالک بن مالک بن ثعلبة بن دودان بن اسد بن خزیمه است. ضرار سوارکاری دلیر بود. او مسلمان شد و حدیث زیر را از پیامبر (ص) روایت کرده است که فرموده است: «چون ماده شتر دوشا و تازه زاییده را می‌دوشی تمام شیر را مدوش و اندکی از آن را در پستان او رها کن»^۱.
ضرار در جنگ یمامه چندان جنگ کرد که هردو ساق او بریده شد و او بر زانوهای خود همچنان زانو خیز جنگ می‌کرد و اسبها او را لگدمال کردند و مرد.
گوید محمد بن عمر واقدی، از گفته عبدالله بن جعفر می‌گفت که * ضرار همچنان زخمی زنده ماند و یک روز پیش از کوچ کردن خالد بن ولید از یمامه درگذشت و قصیده میمیه خود را سروده بود. واقدی افزوده است که همین روایت در نظر ما از روایات دیگر درست‌تر است.

فرات بن حیان

ابن ثعلبة بن عبدالعزی بن حبیب بن حبة بن ربیعة بن سعد بن عجل. از همپیمانان بنی سهم بود و به کوفه کوچ کرده است. او در محله بنی عجل خانه ساخت و نسل او در کوفه باقی است.

→

و افزوده که عبدالملک بن مروان به ایمن گفت: ابن بول را بگیر و به جنگ ابن زبیر برو و او در پاسخ ابن اشعار را سروده است که

«و لُثْتُ بِقَاتِلِ رَجُلَا يُضَلِّي	علی سلطان آخر من قریش»
«لَهُ سُلْطَانُهُ وَ عَلَيَّ وَرْزِي	معاذ الله من سفه و طیش»
«أَهْ قَتَلَ مُسْلِمًا وَ اعْبَثَ حَبَا	فلیس بنافعی ما عشت عیشی»

۱. مرگ ضرار به سال یازدهم هجری است و این حدیث با توجه به توضیح ابن اثیر در النهایه ذیل کلمه «دعا» ترجمه شد.

یعلی بن مرّة

ابن وهب بن جابر بن عتاب بن مالک بن کعب بن عمرو بن سعد بن عوف بن ثقیف. او همانی است که یعلی بن سیابة هم به او گفته می شود. سیابة نام مادر یا مادر بزرگ اوست. گوید رُوح بن عبادة، از شعبه، از عطاء بن سائب ما را خبر داد که می گفته است از ابو حفص بن عمرو یا ابو عمرو بن حفص ثقفی شنیدم که می گفت خود از یعلی بن مرّة ثقفی شنیدم که می گفت: * پیامبر (ص) مرا در حالی که ماده خوشبوی خلوق بر خود مالیده بودم دید. فرمود: همسر داری؟ گفتم: نه. فرمود: آن را بشوی، باز هم بشوی باز هم بشوی. پس از این هم این کار را مکن. محمد بن سعد می گوید، محمد بن عمر واقدی می گفت * یعلی بن مرّة در بیعت رضوان همراه حضرت ختمی مرتبت بوده و در جنگهای خیبر و فتح مکه و طایف و حنین شرکت کرده است.

عمارة بن رؤیبة ثقفی

او از پیامبر (ص) درباره نماز مستحبی پیش از غروب خورشید روایت کرده است.

عبدالرحمان بن ابی عقیل

از خاندان حجاج بن یوسف ثقفی است.

گوید احمد بن یونس، از زهیر، از ابو خالد یزید اسدی ما را خبر داد که می گفته است عون بن ابی جُحیفَة سوائی، از عبدالرحمان بن علقمه ثقفی، از خود عبدالرحمان بن ابی عقیل ما را حدیث کرد که می گفته است: * همراه گروهی به حضور پیامبر (ص) رفتیم و شتران خود را بر در خانه خواباندیم. در آن حال هیچ کس از مردم را به اندازه مردی که می خواستیم پیش او برویم - رسول خدا - دشمن نمی داشتیم و چون از حضورش بیرون آمدیم هیچ مردی دوست تر از او که به حضورش رفته بودیم نبود، ضمن داستانی که آن را نقل کرده است.

عتبه بن فرقد

فرقد همان یزبوع پسر حبیب بن مالک بن اسعد بن رفاعه بن ربیعه بن رفاعه بن حارث بن بهته بن سلیم بن منصور است.

عتبه مردی شریف - خانواده دار - بود و با پیامبر (ص) مصاحبت داشته و بعدها به کوفه کوچ کرده است. به خاندان ایشان فراقده می گفته اند.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از اسرائیل، از جابر، از عامر ما را خبر داد که می گفته است: «عمر بن خطاب برای کارگزاران خود نوشت هر انگشتری را که در آن خط عربی نوشته باشد اگر پیدا کردید بشکنید. گوید انگشتری عتبه بن فرقد را که بر آن نوشته شده بود عتبه العامل پیدا کردند و آن را شکستند.

گوید یزید بن هارون، از گفته حماد بن سلمه، از جریری، از ابو عثمان نهدی ما را خبر داد که می گفته است: «عمر بن خطاب بر تن عتبه پیراهنی دید که آستین آن بلندتر از اندازه انگشтанش بود. عمر کارد خواست تا آستین او را تا حدود انگشتانش کوتاه کند. عتبه گفت: ای امیر مؤمنان! من آزر می دارم که تو آن را ببری خود خواهم برید و عمر او را رها کرد.

عبید بن خالد سلمی

او روایت می کند که پیامبر (ص) میان دو مرد عقد برادری بست که یکی پیش از دیگری درگذشت.^۱

طارق بن عبدالله محاربی

او از پیامبر (ص) روایت می کند که فرموده است: هرگاه کسی از شما آب دهان خود را بیرون می افکند به جلو و سمت راست خویش نیفشکند.

۱. نفهمیدم منظور چیست؟ مگر قرار بوده است هر دو با هم بمیرند؟! آیا چیزی از حدیث حذف شده است؟

گوید فضل بن دکین، از ابو خباب، از ابی صخره ما را خبر داد که می گفته است مردی از خویشاوندان طارق بن عبدالله از گفته او برای من نقل کرد که می گفته است * در بازار ذوالمجاز^۱ بودم. ناگاه مرد جوانی که جبهی از بردهای گلرنگ برتن داشت از کنار من گذشت و می گفت: ای مردم بگوئید پروردگاری جز خداوند نیست تا رستگار شوید. مردی هم پشت سرش حرکت می کرد و بر او سنگ می زد آن چنان که پاشنه ها و ساقهای او خون آلود شده بود و می گفت: او دروغگوست. از او فرمان مبرید. پرسیدم این مرد کیست؟ گفتند: جوانی از بنی هاشم و هموست که می پندارد فرستاده خداوند است. و این دیگری عمویش عبدالعزی - ابولهب - است.

هنگامی که محمد که درود و سلام خدا بر او باد به مدینه هجرت فرمود و مردم مسلمان شدند، از ربنده راه افتادیم و بانویی کجاوه نشین از بستگان ما همراه ما بود. چون به نزدیک مدینه و دیوارهای شهر رسیدیم فرود آمدیم تا جامه یی دیگر بپوشیم. در همین هنگام مردی از راه می گذشت، خطاب به ما گفت: قوم از کجا می آیند؟ گفتیم: از ربنده. پرسید آهنگ کجا دارید؟ گفتیم: می خواهیم به همین مدینه برویم. پرسید نیاز شما در آن چیست؟ گفتیم: می خواهیم برای اهل خود از خرما ی آن فراهم آوریم. طارق در پس سخن خود افزوده است که شتر نر سرخ مویی داشتیم که مهار در بینی ایستاده بود. آن مرد پرسید که آیا این شترتان را می فروشید؟ گفتیم: آری. پرسید به چند؟ گفتیم: به این اندازه خرما. درباره چیزی که گفته بودیم تخفیفی نخواست و سپس دست دراز کرد مهار شتر را گرفت و با آن رفت. چون او پشت کرد و همراه شتر و مهار او رفت با خود گفتیم به خدا سوگند کار پسندیده یی نکردیم و به کس ناشناخته یی فروختیم. گوید آن بانو که نشسته بود گفت: من چهره یی از او دیدم که گویی پاره یی از ماه شب چهاردهم بود او ستم و فریبی به شما روا نمی دارد، و من خود ضامن پرداخت بهای شترتان خواهم بود. اندکی گذشت. مردی پیش ما آمد و گفت: من فرستاده رسول خدایم. این خرما ی شما نخست از آن بخورید و سیر شوید و سپس آن را وزن کنید. گوید خوردیم و سیر شدیم و وزن کردیم و حق خود را به صورت کامل گرفتیم. آن گاه به مدینه رفتیم و به مسجد در آمدیم و دیدیم همان مرد نخستین - پیامبر (ص) - بر منبر سخنرانی می کند و این گفتار او را شنیدیم که می فرمود: صدقه دهید

۱. ذوالمجاز، نام بازاری که در دوره جاهلی هشت روز در یک فرسنگی عرفات برپا می شده است و در شعر جاهلی بسیار از آن یاد شده است. به کلمه مجاز در معجم البلدان، ج ۷، ص ۳۸۵ مراجعه فرمایید.

که صدقه دادن برای شما بهتر است و دست بخشنده فراتر بهتر از دست گیرنده فروتر است و این کار را نسبت به عائله خود آغاز کنید نخست مادر و پدرتان و خواهر و برادرتان سپس نسبت به نزدیکان خود با رعایت مرتبه ایشان. در این هنگام مردی از بنی یربوع وارد شد، مردی از انصار برخاست و گفت: ای رسول خدا! این بنی یربوع به روزگار جاهلی مردی از ما را کشته‌اند، اینک ما را بر آنان یاری بده. گوید پیامبر که درود و سلام خدا بر او باد سه بار این جمله را فرمود: «هان! که هیچ مادری بر فرزند ستم روا نمی‌دارد و جنایت نمی‌کند».

ابن ابی شیخ محاربی

گوید فضل بن دکین و ابوولید هشام طیالسی هر دو از گفته قیس بن ربیع ما را خبر دادند که می‌گفته است امرؤالقیس محاربی از عاصم بن بَحَیْر از ابن ابی شیخ مرا حدیث کردند که می‌گفته است: «پیامبر (ص) پیش ما آمدند و فرمودند: «ای گروه محارب! خدایتان یاری دهد مرا از شیری که زن دوشیده باشد میاشامانید».^۱

فضل بن دکین می‌گوید که قیس بن ربیع می‌گفت هنگامی که امرؤالقیس محاربی به شیراز آمده بود او را دیدم، گفتم به جای کلمه حَلَب کلمه جَلاب بوده است.

عبیده بن خالد محاربی

او عموی عمه اشعث بن سلیم است.^۲

گوید ابو ولید هشام طیالسی، از شعبه، از اشعث بن سلیم ما را خبر داد که می‌گفته است، از عمه‌ام شنیدم که از گفته عمویش نقل می‌کرد که می‌گفته است: «در حالی که در مدینه راه می‌رفتم صدای کسی را شنیدم که می‌گفت: ازار خود را جمع کن که جامه‌ات را بهتر باقی می‌دارد و برای پروردگارت پاکیزه‌تر است. برگشتم و نگرستم حضرت

۱. این حدیث را ابن اثیر در نهایة ذیل کلمه حلب و نیز ابن منظور در لسان العرب آورده‌اند و توضیح داده‌اند که میان اعراب شیری که زن دوشیده باشد پسندیده نبوده است. هر دو مصدر حلب و جلاب را هم ضبط کرده‌اند و گفته شده است جلاب هم به همان معنی است.

۲. معلوم می‌شود پدر عمه اشعث غیر از پدر عمویش بوده و برادر و خواهر مادری بوده‌اند نه پدر و مادری.

ختمی مرتبت بود. گفتم: ای رسول خدا پارچه‌اش کبود و دارای خطهای سیاه است. فرمود: نمی‌خواهی مرا سرمشق خود قرار دهی؟ نگریستم که بلندی ازار آن حضرت تا نیمه‌ساق پایش بود.

ابوالولید می‌گفت ابوالاحوص گفت که: * نام او یعنی عموی آن بانو عبیده بن خالد بوده است.^۱

سالم بن عبید اشجعی

روایتی درباره سحری خوردن در ماه رمضان از ابوبکر صدیق نقل کرده است. او بعدها ساکن کوفه شده است.

نوفل اشجعی

او از پیامبر (ص) روایت می‌کند که فرموده است: * هرگاه می‌خواهی بخوابی سوره قل یا ایها الکافرون را بخوان که آن سوره بی‌زاری جستن از شرک است. نوفل پدر سحیم بن نوفل است.

سلمه بن نعیم اشجعی

او با حضرت ختمی مرتبت مصاحبت داشته و از ایشان حدیث شنیده است و بعدها ساکن کوفه شده است.

او از پیامبر روایت می‌کند که فرموده است: هر کس خدا را دیدار کند - بمیرد - و چیزی را انباز او نکرده باشد به بهشت درمی‌آید.

۱. این حدیث در نهاییه ابن اثیر ذیل کلمه یلح آمده است و با توجه به توضیح او معنی شد، ضمناً نام او را به صورت عبید و حدیث را با تفاوت لفظی اندکی آورده است.

شکل بن حُمَید عَبَسِی

او پدر شُتَیر بن شکل است. حدیثی که نقل کرده این است: شنیدم پیامبر (ص) می گفت: «بارخدا یا از شر شنوایی و از شر بینایی و از هر شر خویشتن به تو پناه می آورم».

أَسْوَد بن ثعلبة یربوعی

او می گوید در حجة الوداع شاهد بودم که پیامبر (ص) می فرمود: «هیچ جنایت کاری جز بر خود جنایت نمی کند».

رُشَید بن مالک سعدی

کنیه اش ابو عَمِیرَه بوده است.

فضل بن دکین از معرّف بن واصل سعدی ما را خبر داد که می گفته است به سال نود هجری حفصه دختر طلق که یکی از زنان قبیله ما بود از گفته پدر بزرگم ابو عمیره رُشَید بن مالک برای من نقل کرد که می گفته است: * روزی حضور پیامبر (ص) بودم مردی طبقی خرما آورد. رسول خدا (ص) پرسید این صدقه است یا هدیه؟ آن مرد گفت: صدقه است. فرمود: برای این گروه ببر - یعنی برای اصحاب صُفه. گوید حسن بن علی (ع) که پیش پیامبر بود و چهار دست و پا بر زمین حرکت می کرد یک خرما برداشت و در دهان خود نهاد. حضرت ختمی مرتبت متوجه کودک شد و انگشت خود را در دهان او کرد و خرما را بیرون کشید و دور افکند و سپس فرمود: ما خاندان محمد صدقه - زکات - نمی خوریم.

فُجَیع بن عبدالله

ابن حُنْدُج بن بگَاء بن عامر بن ربیعة بن عامر بن صَعْصَعَة عامری.

گوید فضل بن دکین، از عقبه بن وهب بن عقبه عامری بگائی ما را خبر داد که می گفته

است از پدرم شنیدم از فجیع عامری نقل می‌کرد که * به حضور پیامبر (ص) رفته و گفته است چه هنگام و چه چیزی از مردار برای ما حلال است؟ پیامبر فرموده است: خوراک شما چیست؟ گوید گفتیم: قدحی آب بامداد می‌نوشیم و قدحی شامگاه، و گرسنگی پابرجاست. پیامبر استفاده از مردار را در این حال برای آنان روا فرمود.^۱

عتاب بن شمیر

گوید فضل بن دکین، از عبدالصمد بن جابر بن ربیعہ ضَبَّی، از گفتهٔ مُجَمَّع پسر عتاب بن شَمِیر، از پدرش عتاب ما را خبر داد که می‌گفته است * به پیامبر گفتم: ای رسول خدا! مرا پدری سالخورده و فرتوت و برادرانی است. اجازه می‌خواهم پیش آنان بروم شاید اسلام آورند و آنان را به پیشگاهت بیاورم. پیامبر (ص) فرمود: «اگر آنان اسلام آوردند همان برای ایشان بهتر و مایهٔ خوشبختی ایشان است و اگر آن‌جا هم بمانند اسلام گسترده است، یا پنهان است.»

ذوالجوشن ضبابی

گوید هشام بن محمد بن سائب کلبی می‌گفت، نام ذوالجوشن، شُرَحْبِیل و نام پدرش اعور بن عمرو بن معاویة است، و این معاویة همان ضباب بن کلاب بن ربیعة بن عامر بن صعصعه است.

گوید کس دیگری جز هشام می‌گفت * نام ذوالجوشن، جوشن و پسر ربیعہ کلابی است. ذوالجوشن پدر شمر بن ذوالجوشن است که در کشتن حسین بن علی - علیهما السلام - حضور داشته و کنیة شمر، ابوالسابغة بوده است.

گوید یزید بن هارون، از جریر بن حازم ما را خبر داد که می‌گفته است ابواسحاق سبعی برای ما نقل کرد که * جوشن بن ربیعہ کلابی در حالی که هنوز مشرک بود به حضور

۱. ابن اثیر در کتاب النهایه ذیل کلمه صبح، در ج ۳، ص ۵ این حدیث را به صورتی دیگر و صحیح‌تر آورده است که پیامبر فرموده‌اند: هرگاه برای بامداد و شامگاه خود جرعه‌یی شیر پیدا نکردید و هیچ گیاه و علفی هم برای خوردن نیاقتید استفاده از مردار برای شما روا خواهد بود، لطفاً برای آگاهی بیشتر به آن‌جا مراجعه فرمایید.

پیامبر (ص) آمد و اسبی را برای آن حضرت هدیه آورد. پیامبر (ص) از پذیرش آن خودداری کرد، و فرمود: اگر بخواهی می‌توانی آن را در برابر چند زره گزیننه از زره‌های غنیمتی جنگ بدر به من بفروشی. پیامبر (ص) سپس به او فرمود: «ای ذوالجوشن! آیا نمی‌خواهی از نخستین گروندگان - قوم خود - به این آیین باشی؟». گفت: نه. پیامبر پرسید چه چیزی تو را از آن باز می‌دارد؟ گفت: من می‌بینم که قوم تو، تو را تکذیب می‌کنند و از سرزمین خود بیرون کرده‌اند و با تو جنگ می‌کنند. اگر بر ایشان پیروز شوی به تو می‌گروم و از تو پیروی می‌کنم. و اگر ایشان پیروز شوند از تو پیروی نخواهم کرد. پیامبر (ص) او را چنین فرمود: «ای ذوالجوشن! اگر زنده بمانی شاید که به زودی پیروزی من را بر آنان بینی». ذوالجوشن می‌گفته است به خدا سوگند هنگامی که در ضریه^۱ بودم سواری از سوی مکه پیش ما رسید، پرسیدیم پشت سرت چه خبر بود؟ گفت: محمد بر مردم مکه پیروز شد. گوید: ذوالجوشن از اینکه به هنگام دعوت رسول گرامی پذیرفتن اسلام را رها کرده بود اندوه می‌خورد.

گوید عبدالله بن محمد بن ابی شیبه، از عیسی بن یونس، از پدرش، از پدر بزرگش، از گفته خود ذوالجوشن ضبابی ما را خبر داد که می‌گفته است: * پس از آسوده شدن پیامبر (ص) از جنگ بدر به حضورش رفتم و گفتم: ای رسول خدا! من اسب نری را که از مادیان خودم که نامش قرحاء است زاییده شده است آورده‌ام آن را برای خود بگیر. پیامبر فرمود: نمی‌پذیرم ولی اگر بخواهی می‌توانی معادل بهای آن را از زره‌های گزیننه بدر دریافت کنی. گفتم: در این صورت اینک اسب را در برابر چند زره به تو نمی‌فروشم و اگذار نمی‌کنم.

کسی دیگر غیر از عبدالله بن محمد بن ابی شیبه این موضوع را از همان راویان یعنی عیسی بن یونس، از پدرش، از پدر بزرگش، از خود ذوالجوشن ضبابی به صورت کامل تر نقل می‌کند که می‌گفته است: * پس از جنگ بدر اسب نری را که از مادیان خودم به نام قرحاء زاییده شده بود به حضور رسول خدا بردم و گفتم: ای محمد! من کره نر قرحاء را آورده‌ام که آن را برای خود بگیر. فرمود: مرا به آن نیازی نیست. سپس فرمود: ای ذوالجوشن! مسلمان نمی‌شوی که از پیشگامان این آیین باشی؟ گفتم: نه. و سپس گفتم: می‌بینم که قوم تو

۱. نام دهکده‌یی از قبیله بنی کلاب میان مکه و بصره که به مکه نزدیک‌تر است. به معجم البلدان، ج ۵، ص ۴۲۳ مراجعه فرمایید.

آزمند از میان بردن تو هستند. فرمود: چگونه است مگر خبر کشته شدن آنان در بدر به تو نرسیده است؟ گفتم: چرا آن خبر به من رسیده است، و اگر بر کعبه - مکه - و ساکنان آن پیروز شوی من این پیشنهاد را می پذیرم - مسلمان می شوم. فرمود: شاید اگر زنده بمانی آن را ببینی.

ذوالجوشن می گوید: پس از این گفتگو پیامبر (ص) به بلال فرمود: خورجین این مرد را بگیر و برای او در آن خرمای خوب بریز و به او توشه بده. و چون من پشت کردم که بروم پیامبر (ص) فرمود: او بهترین سوارکار دلیر بنی عامر است.

ذوالجوشن می گوید: به خدا سوگند بعدها که آهنگ بازگشتن با همسرم - به حضور پیامبر - داشتم، سواری از راه رسید، گفتم: مردم چه کردند؟ گفت: به خدا سوگند که محمد بر کعبه - مکه - و ساکنان آن چیره شد. با خود گفتم مادرم بی فرزند باد، اگر در آن هنگام مسلمان شده بودم و از او می خواستم حیره را در اختیارم قرار دهد بی تردید چنان می کرد!

غالب بن أبجر مزنّی

گوید عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از منصور، از عبید بن ابی الحسن، از عبدالرحمان، از غالب بن أبجر ما را خبر داد که می گفته است: * خشکسالی ما را رسید و هیچ چیز برای خوراک خانوادهام جز چربی و گوشت خرهای فربه خود نداشتم. پیامبر (ص) هم گوشت خر اهلی را حرام فرموده بود. ناچار به حضور ایشان رفتم و گفتم: ای رسول خدا گرفتار خشکسالی شده ایم و چیزی برای خوراک خانوادهام جز خرهای فربه خود ندارم. شما هم گوشت خرهای اهلی را حرام فرموده ای. فرمود: از گوشت خرهای فربه خود خانوادهات را خوراک بده. من آن را برای آمدوشد مردم فربه حرام کردم.^۱

عامر

پدر هلال بن عامر مزنّی است.

۱. خوانندگان گرامی توجه دارند که حرمت گوشت خر اهلی از مسائل مورد اختلاف است.

اَعْرَ مَزْنِي

درباره او جُهَيْنِي هم گفته‌اند.

گوید عفان بن مُسَلِّم، از گفته شعبه، از عمرو بن مُرّه ما را خبر داد که می‌گفته است از ابوبرده شنیدم که می‌گفت از مردی به نام اَعْرَ که از قبیله جُهَيْنَة و از اصحاب پیامبر (ص) و سرگرم سخنانی بود شنیدم که چنین می‌گفت که شنیده است: * حضرت ختمی مرتبت می‌فرموده است:

«ای مردم! به سوی خدای خود توبه برید، که من در هر روز صدبار توبه
— آمرزش خواهی — می‌کنم.»^۱

هانی بن یزید

ابن نَهَيْكُ بن دُرید بن سفیان بن ضَبَاب، از قبیله حارث بن کعب است.

گوید فضل بن دکین، از قیس بن ربیع، از مقدم بن شریح، از پدرش، از پدر بزرگش هانی بن یزید ما را خبر داد که می‌گفته است: * همراه گروهی از بنی حارث به حضور پیامبر (ص) رسیده است. گوید: کنیه هانی، ابو حکم بوده و آن اشخاص او را ابو الحکم صدا می‌کرده‌اند. پیامبر (ص) از او پرسیده‌اند «چرا اینان تو را با کنیه ابو حکم کنیه داده‌اند؟». گفته است: از این روی که هرگاه میان آنان کاری به ستیز می‌انجامد پیش من می‌آیند و من میان ایشان داوری می‌کنم. رسول خدا پرسیده‌اند آیا فرزندان داری؟ گفته است: آری. پرسیده‌اند کدامیک بزرگتر است؟ گفته است: شریح. فرموده‌اند: تو ابو شریح هستی.^۲

۱. با اندک تفاوتی به شماره ۳۳۸۲ در جامع الصغیر سیوطی و در کتاب الادب بخاری آمده است و به پابریک شماره یک احیاء علوم الدین غزالی، چاپ دارالشعب قاهره، ص ۲۰۸۳ مراجعه فرمایید.

۲. آیا سبب منع او از کنیه ابو حکم برای اختصاص این کنیه به ابوجهل دشمن سرسخت اسلام است؟ به هر حال مسلمانان پس از این منع از برگزیدن این کنیه خودداری می‌کرده‌اند و کمتر به چشم می‌خورد. به عنوان مثال در دایرة المعارف بزرگ اسلام فقط یک تن با کنیه ابو حکم معرفی شده است.

ابو سبیره

نامش یزید و نام پدرش مالک بن عبدالله بن ذؤیب بن سلمة بن عمرو بن ذهل بن مَران بن جعفی بن سعد العشیره و از قبیله مذحج است. او نیای خیشمه بن عبدالرحمان بن ابی سبیره است.

گوید عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از ابواسحاق، از خیشمه بن عبدالرحمان ما را خبر داد که می‌گفته است: * نیای من به مدینه آمد و پدرم آن جا متولد شد و او را عزیز نام نهادند و چون این موضوع برای پیامبر گفته شد، فرمود: نه که نام او عبدالرحمان است. گوید ابوالولید هشام طیالسی، از شعبه، از ابواسحاق ما را خبر داد که می‌گفته است از خیشمه شنیدم که می‌گفت: * چون پدرم دیده به جهان گشود نیای من او را عزیز نام نهاد و سپس به حضور پیامبر آمد و این موضوع را برای ایشان بازگو کرد. پیامبر فرمود: نام او عبدالرحمان است.

مسور بن یزید اسدی

گوید عبدالله بن زبیر حَمَیدی، از مروان بن معاویه فزاری، از یحیی بن کثیر کاهلی اسدی، از خود مسور بن یزید اسدی ما را خبر داد که می‌گفته است: * حضور داشتم که پیامبر (ص) در قراءت نماز بخشی از آیات پیوسته را تلاوت فرمود. مردی گفت: ای رسول خدا فلان آیه را رها کردی و نخواندی. رسول خدا فرمود: ای کاش همان هنگام به یاد من می‌آوردی.^۱

بشیر بن خصاصیه

نام اصلی او زَحْم و نام پدرش معبد و سدوسی است. گوید عفان بن مُسلم، از عبیدالله بن ایاد سدوسی ما را خبر داد که می‌گفته است از

۱. موضوع سهو و نسیان حضرت ختمی مرتبت مورد قبول بسیاری از فرقه‌های اسلامی نیست و از مسائل مورد اختلاف است که در آن پاره جای گفتگوی بسیار است - م.

ابواید بن لقیط سدوسی شنیدم که می‌گفت از لیلا همسر بشیر بن خصاصیه شنیدم می‌گفت
 ❖ پیامبر (ص) او را بشیر نام نهاد، و پیش از آن نامش زخم بوده است.

ابو مالک نمیر خزاعی

محمد بن سعد گوید وکیع بن جراح، از عصام بن قدامه، از مالک پسر نمیر - کنیه او هم به
 نام همین پسرش بوده است - خزاعی، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است
 ❖ پیامبر (ص) را در حال نماز دیدم که دست راست خود را - در حال خواندن تشهد - بر
 زان راست خود نهاده و انگشت خود را تکان می‌دهد - با انگشت خویش اشاره می‌کند.

ابوزمئه تیمی

نامش حبیب و نام پدرش حیان است.

ابو امیه فزاری

گوید فضل بن دکین، از شریک، از ابو جعفر فراء ما را خبر داد که می‌گفته است. از ابو امیه
 فزاری شنیدم که می‌گفت ❖ رسول خدا را دیدم که حجامت می‌کرد - یعنی از ایشان خون
 می‌گرفتند.

خزیمه بن ثابت

ابن فاکه خطمی از انصار و کنیه‌اش ابو عماره است و هموست که ذوالشهادتین است. او
 همراه علی بن ابی طالب (ع) به کوفه آمد و همواره همراه او بود و به سال سی و هفتم در
 جنگ صفین کشته شد و نسل او برجای‌اند.^۱

۱. محمد بن سعد در بخش انصار شرکت‌کننده در جنگ بدر ترجمه ج ۴، ص ۳۴۱ شرح حال خزیمه و سبب ملقب شدن او
 را به ذوالشهادتین آورده است که می‌توان به آنجا مراجعه کرد.

مُجَمَّع بن جارية

ابن عامر بن مُجَمَّع بن عَطَّاف بن ضُبَيْعَة بن زید از خاندان عمرو بن عوف است. او همان کسی است که کوفیان روایت می‌کنند که به روزگار زندگی پیامبر (ص) همه قرآن به جز یک یا دو سوره آن را جمع کرده است. مجمع به روزگار حکومت معاویه بن ابی سفیان در گذشته است و نسلی از او برجای نمانده است.

ثابت بن ودیعة

ابن خدام از خاندان عمرو بن عوف است. او از پیامبر (ص) احادیثی روایت کرده و در پایان زندگی خود ساکن کوفه شده است.

سَعْد بن بُجَیر

ابن معاویه، او همان کسی است که به او سعد بن حَبْتَه هم گفته‌اند. از قبیلهٔ بجیله و همپیمان خاندان عمرو بن عوف است. به روز جنگ احد سن او کوچکتر از حد لازم تشخیص داده شد. او ساکن کوفه شد و همان‌جا درگذشت و زید بن ارقم بر پیکرش نماز گزارد و پنج تکبیر گفت. خُنَیْس بن سعد بن حَبْتَه که چهارسوی خُنَیْس کوفه به نام اوست از پسران اوست، و ابویوسف قاضی هم از فرزندان اوست. نام قاضی ابویوسف، یعقوب و نام پدرش ابراهیم و او پسر حبیب بن سعد بن حبتة است.

قیس بن سعد بن عبادة

ابن دُلَیم از خاندان ساعدة بن کعب از قبیلهٔ خَزْرَج و دارای کنیه ابو عبد الملك است. علی بن ابی طالب (ع) او را به حکومت مصر گماشت و سپس او را برکنار کرد. قیس از مصر نخست به مدینه رفت و از آن‌جا به کوفه برگشت و به علی (ع) پیوست و همواره همراه او و سالار

شرطة الخمیس بود.

گوید یعلی بن عبید، از أجَلَح، از ابواسحاق، از یریم بن سعد ما را خبر داد که می گفته است: قیس بن سعد را درحالی که فرمانده شرطة الخمیس بود دیدم که کنار دجله آمد و وضو گرفت و بر دم پای خود مسح کشید و گویی هم اکنون هم به نشان انگشتهایش بر دم پای می نگریم. و سپس پیش رفت و با مردم نماز گزارد.

محمد بن عمر واقدی می گوید: قیس همچنان با علی (ع) بود تا او کشته شد و سپس همراه حسن بن علی که خدای از هر دو خشنود باد بود و او را به فرماندهی پیشتازان سپاه خود که آهنگ شام داشت گماشت. پس از صلح حسن (ع) و معاویه، قیس به مدینه برگشت و همواره در آن شهر بود و در سالهای پایانی حکومت معاویه بن ابی سفیان درگذشت.

نعمان بن بشیر

ابن سعد، از خاندان حارث بن خزرج است. مادرش عمرة دختر رواحة و خواهر عبدالله بن رواحة و او هم از خاندان حارث بن خزرج است. کنیه نعمان، ابو عبدالله است. به روایت مردم مدینه او نخستین نوزاد انصار است که پس از هجرت رسول خدا (ص) در آن شهر به ماه ربیع الثانی که چهاردهمین ماه هجرت بوده متولد شده است. ولی مردم کوفه روایتهای بسیاری از او نقل می کنند که در آنها می گوید خود از رسول خدا شنیدم و این نشان آن است که در آن هنگام بزرگتر از چیزی است که مردم مدینه می گویند.

نعمان برای معاویه بن ابی سفیان حکومت کوفه را عهده دار و ساکن آن شهر شد و از طرفداران عثمان بن عفان بود. معاویه سپس او را برکنار ساخت و نعمان به شام رفت. پس از مرگ یزید بن معاویه نعمان که حاکم و کارگزار حمص بود مردم را به بیعت با عبدالله بن زبیر فراخواند، و چون در ماه ذیحجه سال شصت و ششم ضحاک بن قیس در مرج راهط کشته شد و این کار به روزگار حکومت مروان بود، نعمان بن بشیر از حمص گریخت. مردم حمص از پی او رفتند و به او رسیدند و او را کشتند و سرش را جدا کردند و در دامن همسرش که از قبیله کلب بود نهادند.

گوید عبدالله بن بکر سهمی، از حاتم بن ابی صغیره، از سماک بن حرب ما را خبر داد که می گفته است: معاویه، نعمان بن بشیر را به حکومت کوفه گماشت و به خدا سوگند که از

سخنورترین مردم دنیا بود که سخنرانی او را شنیده بودم.

ابولیلی

نامش بلال و نام پدرش بُلَیْل بن أُحَیْحَة بن جُلّاح و از خاندان عمرو بن عوف - قبیلهٔ خزرج - بود. او پدر عبدالرحمان بن ابی لیلی است. ابولیلی در محله جُهَیْنَه کوفه خانه‌یی داشت.

برادرش، عمرو بن بُلَیْل

ابن أُحَیْحَة بن جُلّاح از خاندان عمرو بن عوف است.

شیبان

او از انصار و نیای ابو هبیره است.

فضل بن دکین از حفص بن غیاث، از اشعث، از ابو هبیره یحیی بن عبّاد، از پدر بزرگش شیبان ما را خبر داد که می‌گفته است: «وارد مسجد مدینه شدم و کنار یکی از حجره‌ها نشستم. پیامبر (ص) صدای نفس مرا شنیدند و پرسیدند آیا ابو یحیایی؟ گفتم: آری. فرمود: بیا چاشت بخور. گفتم: من روزه‌ام. فرمود: «آری من هم می‌خواستم روزه بگیرم ولی موذن ما پیش از آنکه سپیده‌دم بدمد اذان گفت، گویا در چشمش عیبی یا چیزی است.»^۱

قیس بن ابی غرزة انصاری

۱. ظاهراً باید پس از دمیدن سپیده‌دم باشد زیرا پیش از طلوع فجر برای روزه گرفتن اشکالی ندارد.

خَنْظَلَةَ بن ربيع کاتب

از قبیله تمیم و خاندان اُسَید بن عمرو بن تمیم است. محمد بن عمر واقدی می گوید: او یک بار برای پیامبر (ص) نامه یی را نوشت و بدین سبب کاتب نامیده شد و نوشتن میان عرب اندک بوده است.

برادرش، ریحان بن ربيع

از پیامبر (ص) روایت کرده است.

معقل بن سنان اشجعی

در جنگ حره به ماه ذیحجه سال شصت و سه اعدام شد.

عدی بن عمیره کندی

او ساکن کوفه شده و از پیامبر (ص) روایت می کرده است و قیس بن ابی حازم از او روایت کرده است. او پدر عدی بن عدی بن عمیره است که دوست و همنشین عمر بن عبدالعزیز بوده است.

مرداس بن مالک اَسْلَمِی

قیس بن ابی حازم از او روایت کرده است.

عبدالرحمان بن حَسَنَةَ جُهَیْنِی

عبدالله ابومغیره

محمد بن سعد گوید عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از ابی اسحاق از مغیره پسر عبدالله - که کنیه او به نام همین پسرش بوده است - از گفته پدرش ما را خبر داد که می گفته است: * کنار مردی رسیدم که برای مردم حدیث می گفت. او برای من نشانی های پیامبر (ص) را که هنوز ایشان را ندیده بودم بیان کرد. آن گاه به راه افتادم و در عرفات میان راه ایستادم گروه های شترسوار از کنار من می گذشتند. در این هنگام گروهی که شمار سوارانش بسیار بود کنار من رسیدند نگریستم و با نشانی هایی که داشتم پیامبر (ص) را شناختم که میان آنان بود. چون آن گروه به من نزدیک شدند مردی از آنان بر من بانگ زد که از جلو راه سواران و مسافران کنار برو. پیامبر (ص) فرمود: «این مرد را آزاد بگذارید که کار و نیاز خود را انجام دهد». عبدالله می گوید پیش رفتم و لگام ناقه پیامبر (ص) را در دست گرفتم و گفتم: «مرا از کاری خبر ده که به بهشتم درآورد و از آتش دورم سازد». فرمود: و تو را به انجام آن سفارش کنم! گفتم: آری. فرمود: «درست بیندیش، خدا را پرستش کن و هیچ چیز را با او انباز مگردان، و نماز را برپا دار و زکات را پرداز و رمضان را روزه بگیر و حج بگزار و نسبت به مردم همان را انجام بده که خوش داری با تو انجام دهند و آنچه را خود خوش نمی داری برای مردم ناخوش بدار، و اینک لگام شتر را رها کن».

ابوشهیم

گوید علاء بن عبدالجبار عطار، از یزید بن عطاء، از بیان، از قیس بن ابی حازم، از خود ابوشهیم که مردی فرومایه و شوخ بود ما را خبر داد که می گفته است: * در مدینه کنیزکی از کنار او گذشته و ابوشهیم دست به کپل او زده است. ابوشهیم گفته است فردای آن روز به حضور پیامبر رفتم که سرگرم بیعت کردن با مردم بود. چون من برای بیعت دست دراز کردم رسول خدا دست خود را کنار کشید و فرمود: با کسی که دیروز چنان کرده است؟ گوید، گفتم: ای رسول خدا دیگر چنان نخواهم کرد. فرمود: در این صورت بسیار خوب. و با او بیعت فرمود - بیعت او را پذیرفت.

ابوالخطاب

گوید فضل بن دکین از اسرائیل، از ثُوَیر ما را خبر داد که می‌گفته است * شنیدم کسی از مردی از اصحاب پیامبر (ص) که او را ابوالخطاب می‌گفتند درباره نماز وتر پرسید و او پاسخ داد دوست می‌دارم نیمه‌شب نماز وتر بگزارم که خداوند در آن هنگام از آسمان هفتم به آسمان دنیا فرود می‌آید!؟ و می‌فرماید: آیا گنجه‌کاری پشیمان، آیا آمرزش خواهی، آیا دعاکننده‌ی هست؟ و چون سپیده می‌دمد به جای خویش فرامی‌رود.^۱

حَرِیز — ابو حَرِیز

گوید فضل بن دکین از قیس بن ربیع، از عثمان بن مغیره، از ابولیلی کندی ما را خبر داد که می‌گفته است * حریز یا ابوحریز که صاحب این خانه است برای من نقل کرد که در منی کنار پیامبر (ص) که سخنرانی می‌فرمود رسیدم و دست بر مهر نبوت ایشان نهادم چون پوست بزغاله بود!

رَسِیم

گوید عبدالله بن محمد بن ابی‌شبهه عبسی، از گفته‌ی عبدالرحیم بن سلیمان رازی، از یحیی بن غسان، از ابن‌الرسیم، از پدرش رسیم ما را خبر داد که می‌گفته است * به حضور پیامبر (ص) رسیدیم و از ایشان درباره‌ی مصرف کردن آشامیدنی‌ها در ظرفها پرسیدیم. ما را از آن نهی فرمود. دوباره به حضورشان رفتیم و گفتیم: ای رسول خدا! سرزمین ما خشک و بی‌سبزه است. فرمود: «در هرچه می‌خواهید بیاشامید، هرکس می‌خواهد مشک آب خود را بر گناه ببندد».^۲

۱. ملاحظه می‌فرمایید که در این روایت و هم در روایت بعدی چه سادگی و صفایی نهفته است، برکنار از همه تعارف و فیدهای بعدی. با این همه خوانندگان گرامی توجه دارند که وقت فضیلت نماز وتر نزدیک سپیده‌دم است نه نیمه‌شب.
۲. این حدیث را در النهایه و لسان‌العرب و الفائق ندیدم و معنی و تناسب آن را نفهمیدم و لفظ به لفظ ترجمه شد راهنمایی

ابن سیلان

گوید عبدالله بن محمد بن ابی شیبه، از محمد بن حسن اسدی، از خالد طحان، از بیان، از قیس، از ابن سیلان ما را خبر داد که می گفته است: * در محضر پیامبر (ص) بودم، آن حضرت سربه سوی آسمان بلند کرد و عرضه داشت: بارخدا یا پاک و منزهی و برایشان فتنه ها را گسیل می داری.

ابوطیبة

ستوربان پیامبر (ص) است.^۱

ابوسلمی

چوپان رسول خدا (ص) است.

گوید سلیمان بن عبدالرحمان دمشقی، از ولید بن مسلم، از گفته عبدالله بن علاء و ابن جابر ما را خبر دادند که آن دو می گفته اند ابوسلام اسود از گفته ابوسلمی چوپان رسول خدا نقل می کرده اند، که می گفته است: * از پیامبر (ص) شنیدم که می فرمود: «به به، گفتن کلمات لا اله الا الله و الله اکبر و الحمد لله و سبحان الله بسیار ارزنده و گران سنگ در میزان عمل است. همچنین هرگاه فرزند شایسته و نیکوکار مسلمانی بمیرد و او سوگ او را در راه خدا حساب کند».

ابن جابر در حدیث خود می گفته است ابوسلمی را در مسجد کوفه دیدم.

→

اهل فضل مایه سپاس خواهد بود.

۱. درباره نام و شغل ابوطیبه گوناگون سخن گفته شده است. برای آگاهی بیشتر می توان به استیعاب ابن عبدالبر، ج ۴، حاشیه ص ۱۱۸، الاصابه و الاصابه شماره ۶۸۲ متن، ص ۱۱۴، مراجعه کرد.

مردی از بنی تغلب

نیای مادری حرب بن هلال ثقفی بوده است.

گوید سعید بن منصور، از جریر بن عبدالحمید، از عطاء بن سائب، از حرب بن هلال ثقفی، از گفته پدر مادرش که مردی از بنی تغلب بوده است ما را خبر داد که می‌گفته است: «به حضور پیامبر (ص) رسیدم. احکام اسلامی را به من آموزش داد همه را جز موضوع جزیه و ده یک را فراموش کردم و پرسیدم حکم یک‌دهم چیست؟ فرمود: «پرداخت یک‌دهم بر عهده مسلمانان نیست فقط بر عهده مسیحیان و یهودیان است.»

گوید منظور از یک‌دهم جزیه است.

نیای طلحة بن مُصَرِّف ایامی

گوید یزید بن هارون، از عثمان بن مِقْسَم بُرّی، از لیث، از طلحة بن مُصَرِّف ایامی، از پدرش، از نیای خود ما را خبر داد که می‌گفته است: «پیامبر (ص) را دیدم که سر خود را بدینگونه مسح کشید. یزید بن هارون با دو دست خود آن را به ما نشان می‌داد. نخست جلو سر خود را مسح کشید و دستهای خود را پشت سر خود کشید و تمام موهای بیخ گوش خود و زیر ریش خود را مسح کشید. گوید، یزید بن هارون گفت: من هم همانگونه انجام می‌دهم.»

ابومرْحَب

گوید محمد بن عمر واقدی، از ثوری، از اسماعیل بن ابی خالد، از شعبی، از ابومرْحَب ما را خبر داد که می‌گفته است: «گویی به عبدالرحمان بن عوف می‌نگرم که نفر چهارمی بود که در مرقه مطهر پیامبر بود - به هنگام خاک سپاری پیکر شریف.

واقدی سپس افزود که این حدیث و سخن در نظر ما شناخته شده نیست و خود ابومرْحَب هم ناشناخته است آنچه در نظر ما و پیش مردم شهر ما ثابت و درست است همان حدیثی است که مَعْمَر، از زُهری، از سعید بن مسیب برای من نقل کرد که چهارتن که

عهدہ دار غسل و خاک سپاری حضرت ختمی مرتبت که سلام‌ها و درود و رحمت حق بر او باد عبارت بودند از علی و عباس و فضل و شفران که خدای همه‌شان را رحمت فرماید و از ایشان خشنود باد.

قیس بن حارث اسدی

او نیای قیس بن ربیع است.

گوید بکر بن عبدالرحمان، از عیسی بن مختار، از محمد بن عبدالرحمان بن ابی لیلی، از حمیضة بن شمردل ما را خبر داد که قیس بن حارث اسدی می‌گفته است: «هنگامی که اسلام آورده است هشت زن به همسری داشته است و پیامبر (ص) او را فرمان داده تا چهارتن از آنان را برای خود نگهدارد.

فلتان بن عاصم جزمی

او دایی عاصم بن کلاب جرمی است.

عمرو بن أخوص

او پدر سلیمان بن عمرو است. مادر سلیمان أم جندب و از قبیلۀ ازد است. او همان بانویی است که گفته سنگهایی که در رمی جمرات به کار برده می‌شود باید به اندازه سرانگشت باشد.^۱

نقادة اسدی

او پسر عبدالله بن خلف بن عمیره بن مُرّی بن سعد بن مالک بن مالک بن ثعلبة بن دودان بن

۱. با توجه به توضیح این منظور در لسان‌العرب ترجمه شد.

اسد است.

او روایت می‌کند که پیامبر (ص) او را پیش مردی فرستاده است تا ناقه‌یی از او برای خود بخواهد و آن مرد او را رد کرده و نپذیرفته است.

مُستورد بن شداد

ابن عمرو از خاندان محارب بن فِهر است.

گوید عبدالله بن نُمَیر و محمد بن عُبَید هر دو از اسماعیل بن ابی خالد، از قیس بن ابی حازم ما را خبر دادند که می‌گفته است مُستورد که از خاندان فِهر است مرا گفت که شنیدم * رسول خدا (ص) می‌فرمود: «ارزش این جهان در برابر جهان دیگر همان اندازه است که یکی از شما انگشت خود را به دریا زند و بنگرد که انگشت او چه چیز برایش می‌آورد». محمد بن سعد می‌گوید، مستور از پیامبر (ص) احادیثی روایت کرده است.

گوید محمد بن عمر واقدی می‌گفت * به روز رحلت رسول خدا (ص) مستورد پسر بچه‌یی بوده است، او بعدها در کوفه ساکن شد و کوفیان از او روایت کرده‌اند.

محمد بن صفوان

از پیامبر (ص) روایت کرده است. از طریق شعبی هم حدیثی دربارهٔ خرگوش - لایب حلال بودن گوشت آن - از او نقل شده است.

محمد بن صیفی

از حضرت ختمی مرتبت حدیثی دربارهٔ عاشوراء روایت کرده است.

وَهَب بن خَنْبَش

از قبیلهٔ طی است.

مالک بن عبدالله خزاعی

حدیثی که او نقل کرده چنین است که گفته است: * پشت سر پیامبر (ص) نماز گزاردم و پشت سر هیچ امامی نماز نگزارده‌ام که از آن حضرت کوتاه‌تر نماز بگزارد. گوید عفان بن مسلم از عبدالواحد بن زیاد، از منصور بن حیان اسدی، از سلیمان بن بشر خزاعی، از گفته دایی خود مالک بن عبدالله خزاعی ما را خبر داد که می‌گفته است: * همراه رسول خدا به جنگ رفتیم و پشت سر هیچ امامی که برای مردم پیشنمازی کند نمازی کوتاه‌تر از نماز رسول خدا (ص) نگزارده‌ام.

ابوکامل احمسی

نامش قیس و پسر عائد و از قبیله بجیله است. او روایت کرده و گفته است پیامبر (ص) را دیدم در حالی که سوار بر ناقه بود سخنرانی می‌فرمود و مردی حبشی لگام ناقه را گرفته بود.

عمرو بن خارجه

ابن منتفق اسدی.

صنابح بن اعسر

از تیره احمسی از قبیله بجیله است.

مالک بن عمیر

کنیه‌اش ابو صفوان است.

گوید یزید بن هارون و عمرو بن هشتم پدر قطن بن عمرو هردو، از شعبه، از سماک بن حرب ما را خبر دادند که می‌گفته است از ابوصفوان مالک بن عُمیر اسدی شنیدم که می‌گفت: «پیش از آن که رسول خدا (ص) هجرت فرماید به مکه رفتم و ایشان از من یک جفت شلوار خرید و بهای آن را بیشتر پرداخت فرمود.»^۱

عُمَیر ذومِرّان

او نیای مجالد بن سعید همدانی است. او همان کسی است که پیامبر (ص) برای او نامه‌یی فرستادند. او ساکن کوفه بوده است.^۲

ابو جحیفه سُوائی

نامش وهب و نام پدرش عبدالله و از قبیله سواة بن عامر بن صعصعه است. او از پیامبر (ص) حدیثهایی روایت کرده است.

محمد بن سعد می‌گوید از کسی شنیدم می‌گفت: «به هنگام رحلت رسول خدا (ص)، ابو جحیفه به بلوغ نرسیده بود ولی آن حضرت را دیده و از او حدیث شنیده است. ابو جحیفه در کوفه به روزگار حکومت بشر بن مروان بر آن شهر درگذشت.»

طارق بن زیاد جَعْفی

گوید فضل بن دکین، از شریک، از سماک، از علقمة بن وائل، از طارق بن زیاد جَعْفی ما را خبر داد که می‌گفته است: «به پیامبر (ص) گفتم: ای رسول خدا! ما درخت خرما و تاک فراوان داریم آیا می‌توانیم افشره فراهم آوریم؟ فرمود: نه. گفتم: برای بیماران که با آن

۱. این حدیث را ابن اثیر در نهایه آورده است و در کلمه رجل ضبط کرده است.

۲. نامه حضرت حتمی مرتبت که به خط امیرالمؤمنین علی (ع) و از نامه‌های به نست مفصل است به شماره ۱۱۱ در مجموعه الوثائق با اسناد آن آمده است. ابوبکر هم برای عُمیر نامه نوشته که به شماره ۲۸۲ در همان کتاب ثبت است.

مداوا می‌کنیم، فرمود: خود آن درد و بیماری است.^۱
گوید عفان بن مسلم هم، از حماد بن سلمه با همین اسناد این حدیث را نقل کرده و گفته است که گوینده آن طارق بن شَویِد است.

ابوالطفیل عامر بن واثله کنانی

محمد بن سعد می‌گوید از گفته ثابت بن ولید بن عبدالله بن جُمَیْع مرا خبر دادند که می‌گفته است پدرم، از گفته خود ابوالطفیل برایم نقل کرد که می‌گفته است: «من هشت سال از زندگانی حضرت پیامبر (ص) را درک کرده‌ام و به سال جنگ احد زاییده شده‌ام.
محمد بن سعد می‌گوید: بدون تردید ابوالطفیل پیامبر (ص) را دیده و وصف کرده است.

الجُحْدَمَة

گوید محمد بن صَلْت گفت که منصور بن ابی الاسود، از ابوجناب، از ایاد، از جحدمه نقل می‌کرد که می‌گفته است: «خودم پیامبر (ص) را دیدم که برای نماز بیرون آمد و بر موهای سر ایشان نشان رنگ حنا بود.

یزید بن نعامة ضَبّی

گوید از گفته حاتم بن اسماعیل، از عمران بن مُسَلِم، از سعید بن سلمان، از گفته خود یزید بن نعامة ضَبّی که محضر پیامبر (ص) را درک کرده است برای من نقل کردند که می‌گفته است: «پیامبر (ص) فرمود: هرگاه مردی با مردی پیمان برادری - دوستی - می‌بندد از نام او و نام پدرش و اینکه از کدام تیره و خاندان است پرسد که این کار پیوند دوستی را استوارتر می‌سازد.^۲

۱. ظاهراً مقصود باده و مسکر بوده است نه افشره معمولی.

۲. این حدیث به شماره ۳۳۳ در جامع‌الصغیر سیوطی، چاپ دارالفکر بیروت آمده است و در پابریک نوشته‌اند بخاری در

ابو خلاد

او اندکی افتخار مصاحبت داشته است.

گوید از گفته یحیی بن سعید بن ابان، از ابی فروة، از ابوخلاد که اندکی افتخار مصاحبت داشته است مرا خبر دادند که می گفته است: رسول خدا فرموده است: «هرگاه مرد مومنی را دیدید که در این جهان پارسایی و کم گویی به او ارزانی شده است به او نزدیک شوید - دوستی ورزید - که حکمت هم به او القاء می شود»^۱

→

تاریخ و ترمذی در سنن آورده اند و حدیث ضعیفی است.

۱. این حدیث به شماره ۶۳۵ در جامع الصغیر سیوطی آمده است و در پابریک نوشته اند این ماجه در سنن و ابونعیم در حلیة الاولیاء و بیهقی در شعب الایمان آن را از ابوخلاد و ابوهریره نقل کرده اند و حدیث ضعیفی است.

طبقه نخست کوفیانی که پس از اصحاب حضرت ختمی مرتبت (ص) بوده‌اند و کسانی هستند که از ابوبکر صدیق و عمر بن خطاب و عثمان بن عفان و علی بن ابی طالب و عبدالله بن مسعود و جز ایشان که خدای از آنان خشنود یاد روایت کرده‌اند

طارق بن شهاب

ابن عبد شمس بن سلمة بن هلال بن عوف بن جشم بن ثقر بن عمرو بن لوی بن رهم بن معاویة بن أسلم بن أحمس بن غوث بن انمار بن بجيلة. بجيلة نام مادر انمار است که دختر صعب بن سعد العشیره بوده است و فرزندزادگان او به نام همین بانو - بجلی - معروف شده‌اند.

گوید یحیی بن عباد و سلیمان پدر داود طیالسی هردو، از گفته شعبه، از قیس بن مسلم ما را خبر دادند که می‌گفته است از طارق بن شهاب شنیدم که می‌گفت: * پیامبر (ص) را دیده‌ام و به روزگار خلافت ابوبکر به جهاد رفته و در جنگ شرکت کرده‌ام. یحیی بن عباد در حدیث خود افزوده است که طارق در چهل و چند جنگ و مأموریت جنگی شرکت کرده است.

محمد بن سعد می‌گوید رُوح بن عبادة با همین اسناد گفته است: * در چهل و سه جنگ شرکت داشته است.

گوید طارق از ابوبکر و عمر و عثمان و علی و عبدالله بن مسعود و خالد بن ولید و حذیفه بن الیمان و سلمان فارسی و ابوموسی اشعری و ابوسعید خدری و از برادر خودش ابو عزره که از او بزرگتر بوده است روایت کرده است. و فراوان از سلمان یاد می‌کرده است.

قیس بن ابی حازم

نام ابو حازم عوف و پسر عبدالحارث بن عوف بن حُشیش بن هلال بن حارث بن رزاح بن کلب بن عمرو بن لوی و از قبیلهٔ احمس است.

قیس بن ابی حازم از ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن مسعود و خباب و خالد بن ولید و حذیفه و ابوهریره و عقبه بن عامر و جریر بن عبدالله و عدی بن عمیره و اسماء دختر ابوبکر روایت کرده و در جنگ قادسیه شرکت داشته است.

گوید عبدالله بن زبیر حُمَیدی، از سفیان بن عُیینة، از اسماعیل بن ابی خالد ما را خبر داد که می‌گفته است از قیس شنیدم که می‌گفت: در جنگ قادسیه شرکت کرده است و می‌گفته است خالد بن ولید در حیره برای ما سخنرانی کرد و من هم میان سپاهیان بودم.

محمد بن سعد در این باره می‌گوید: منظور قیس این بوده که در آغاز حمله به سرزمین عراق و هنگامی که خالد بن ولید با مردم حیره صلح کرده است حضور داشته است و همه این مسائل را به قادسیه نسبت می‌دهند - بر همه این جنگها نام قادسیه گفته می‌شود.

گوید عمرو بن عاصم کلابی، از عمر بن ابی زائدة ما را خبر داد که می‌گفته است: قیس بن ابی حازم را دیدم که موهای خود را با رنگ زرد خضاب می‌بست.

گوید وکیع بن جراح، از ابو خالد، از قیس بن ابی حازم ما را خبر داد که وصیت کرده است او را از سوی پاهایش برهنه کنند.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید: قیس بن ابی حازم در پایان خلافت سلیمان بن عبدالمملک درگذشته است.

رافع بن ابی رافع طائی

او همان رافع پسر عمرو است. به پدرش ابن عمیره هم می‌گویند و او پسر جابر بن حارثه بن عمرو بن محضب بن جزمیر بن لبید بن سَنَس بن معاویه بن جرول بن ثعل از قبیلهٔ طی است. به رافع، رافع‌الخیر می‌گفته‌اند. او همراه عمرو عاص به هنگامی که پیامبر (ص) او را به جنگ

ذات السلاسل روانه فرموده بود در آن جنگ شرکت کرد و در همان جنگ با ابوبکر همنشینی داشته و از او روایت کرده است. رافع از آن جا به سرزمین قوم خود برگشته و پیامبر (ص) را ندیده است.

هنگامی که خالد بن ولید از عراق به شام می رفته است رافع راهنمایی او را برعهده داشته و او و سپاهش را از بیابان برده و درباره او چنین سروده شده است:

«پاداش رافع بر خدا باد، آنجا که راهنمایی را عهده دار شد و از بیابان خشک قُراقر به منطقه سُوی رهنمون شد، کویر بی آبی که هر افسرده دل به هنگام گذشتن از آن می گرید، و پیش از تو آدمیزاده یی دیده نشده است که آن را پیموده باشد»^۱.

رافع در سالهای پایانی زندگی خویش کارگزار قوم خود بوده است. طارق بن شهاب از او روایت کرده است.

سُوید بن غَفَلَة

ابن عَوْسَجَة بن عامر بن وداع بن معاویة بن حارث بن مالک بن عوف بن سعد بن عوف بن حریم بن جعفی بن سعد العشیرة از قبیله مذحج است.

او روزگار پیامبر (ص) را درک کرده و به منظور دیدار آن حضرت به مدینه آمده است و در آن هنگام رسول خدا (ص) رحلت فرموده بود، سُوید با ابوبکر و عمر و عثمان و علی همنشینی کرده است. در جنگ صفین همراه علی (ع) بوده است. از عبدالله بن مسعود حدیث شنیده و از عثمان چیزی شنیده است، کنیه سُوید، ابوأمیة بوده است.

گوید فضل بن دکین و هشام پدر ولید طیالسی هردو از شریک، از عثمان ثقفی، از ابولیلی کنندی، از سُوید بن غفلة ما را خبر داد که می گفته است: * از سوی پیامبر (ص) جمع کننده زکات پیش ما آمد. من دست او را گرفتم و در فرمانی که برای او نوشته شده بود چنین خواندم که نباید گروههای جدا از یکدیگر دامها را یکجا جمع کند و نباید گروههای

۱. لله دُرّ رافع انی اهتدی

خمتا اذا ما سارها الجبس بکی

فَوَز من قراقر الی سُوی

ما سارها قبلک من انس آری

یاقوت در معجم البلدان ذیل قراقر و سُوی این دو بیت را آورده است که ذیل کلمه قراقر تفاوتهای لفظی و تأخیر در مصراعها دیده می شود، با توجه به توضیح یاقوت ترجمه شد.

جمع شده را از یکدیگر پراکنده سازد. در همان حال مردی ماده شتر بزرگ و تنومندی را آورد که برای زکات بپذیرد، نپذیرفت. کس دیگری ناقه دیگری را که از آن یکی کم ارزش تر بود آورد که آن را هم نپذیرفت و گفت: چگونه ممکن است آسمان بر من سایه افکند و زمین مرا بر خود تحمل کند که چون به حضور پیامبر (ص) برسم شتران گزیده شخص مسلمانی را به عنوان زکات گرفته باشم.^۱

گوید عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از ابراهیم بن عبدالاعلی، از سُوید بن غَفَلَة ما را خبر داد که می گفته است: «عمر بن خطاب دست مرا گرفت و به من گفت: ای ابوامیه!^۲ گوید قاسم بن مالک مزنی، از نفاعه بن مُسلم ما را خبر داد که می گفته است: «سُوید بن غفله را دیدم که نماز می گزارد و شب کلاه بر سر داشت.

گوید فضل بن دکین، از حنّس بن حارث، از علی بن مدرک ما را خبر داد که می گفته است: «سُوید بن غفله در نیمروز و شدت گرما اذان می گفت. حجاج که در آن هنگام در کلیسایی بود و صدای اذان او را شنیده بود گفت: این موذن را پیش من آورید. سُوید بن غفله را آوردند. حجاج پرسید چه چیزی تو را در این گرمای سوزان نیمروز به نماز واداشته است؟ گفت: در همین ساعت همراه ابوبکر و عمر نماز گزارده ام. حجاج گفت: نه برای قوم خود اذان بگو و نه پیشنمازی ایشان را عهده دار باش.

ابوبکر بن عیاش این حدیث را از ابو حصین از گفته سُوید نقل کرده و افزوده است که با عثمان هم نماز می گزاردم. و حجاج به مأموران خود گفته است او را از اذان گفتن و پیشنمازی برکنار کنید.

گوید عفان بن مسلم از ابو عوانه، از گفته یکی از یارانش ما را خبر داد که می گفته است: «سُوید بن غفله به روزگار حجاج فراری و پوشیده بوده است و ظهر روز جمعه نماز جماعت می گزارده اند.

گوید فضل بن دکین، از حنّس بن حارث بن لقیط ما را خبر داد که می گفته است: «سُوید بن غفله برای رفتن پیش همسری که از بنی اسد داشت از کنار ما در مسجد

۱. خوانندگان گرامی توجه دارند که در گرفتن زکات دستور پیامبر معظم (ص) این بود که دامهای گزیده و خوب را به عنوان زکات از پرداخت کنندگان نگیرند و با آنان مدارا و مهربانی کنند و برای آگهی بیشتر باید به بحث زکات کتابهای مفصل فقه مراجعه کرد.

۲. صدازدن کسی با کنیه نشان احترام است. لابد سُوید می خواسته است لطف عمر را به خود اظهار دارد.

می‌گذشت و در آن هنگام یکصد و بیست و هفت ساله بود. گاهی در نماز توان رکوع کردن داشت و گاه رکوع انجام نمی‌داد - نشسته نماز می‌خواند.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از زهیر، از عروة بن عبدالله بن قشیر ما را خبر داد که * سوید بن غفلة، اَبیرق بن مالک را در دو جامه کفن کرد.

گوید عبدالرحمان بن محمد محاربی، از لیث، از خثیمه ما را خبر داد که می‌گفته است * سوید بن غفلة وصیت کرد و گفت چون مردم هیچ کس را خبر ندهید و در قبرم گچ و آجر و چوب به کار مبرید و هیچ زنی در تشییع جنازه‌ام حاضر نشود و مرا در چیز دیگری جز همین دو جامه‌ام کفن مکنید.

گوید محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد که * سوید بن غفلة در کوفه به سال هشتادویک یا هشتادودو در یکصد و بیست و هشت سالگی درگذشت.

أسود بن یزید

ابن قیس بن عبدالله بن مالک بن علقمة بن سلامان بن کهل بن بکر بن عوف بن نخع از قبیله مذحج است و کنیه‌اش ابو عمرو و برادرزاده علقمة بن قیس و از او بزرگتر بوده است. می‌گوید: کابین مادر علقمة را پیش او برده و تسلیم او کرده است و پدر بزرگش آن را همراه او فرستاده است.

اسود بن یزید از ابوبکر صدیق روایت کرده است و همراه او حج بدون عمره گزارده است. اسود از عمر و علی و عبدالله بن مسعود و معاذ بن جبل و سلمان و ابوموسی و عایشه روایت کرده است و از عثمان روایت نکرده است. او روایاتی را از معاذ بن جبل در یمن و پیش از آنکه هجرت کند به هنگامی که رسول خدا (ص) معاذ را به یمن فرستاده بود شنیده است.

گوید هشام پدر ولید طیالسی، از شعبه، از حکم ما را خبر داد که می‌گفته است * اسود همواره روزه دهر می‌گرفت - همواره و بسیار روزه می‌گرفت.

گوید عبیدالله بن موسی، از حسن بن صالح، از منصور، از یکی از یارانش ما را خبر داد که می‌گفته است * اسود در روزهای بسیار گرم که شتر نر چالاک سرخ موی از گرما سرگشته و بی‌تاب می‌شد روزه می‌گرفت.

گوید وهب بن جریر، از دستوایی، از حماد، از ابراهیم ما را خبر داد که می‌گفته است
* اسود در روز بسیار گرم روزه می‌داشت تا آنجا که از گرما زبانش سیاه می‌شد.

گوید فضل بن دکین، از حنّش بن حارث، از ریاح نخعی ما را خبر داد که می‌گفته
است * اسود در سفر هم روزه می‌گرفت، آن هم به روزهای بسیار گرم تا آنجا که رنگش
دگرگون می‌شد و حال آنکه هریک از ما پیش از آنکه از مرکوب خود پیاده شود بارها آب
می‌آشامید، البته در غیر ماه رمضان.

گوید فضل بن دکین، از حنّش بن حارث، از علی بن مدرک ما را خبر داد که * علقمه
همواره به سوید می‌گفت چه اندازه این پیکر را شکنجه می‌دهی؟ پاسخ می‌داد برای او
آسایش را می‌خواهم.

گوید فضل بن دکین، از حنّش بن حارث ما را خبر داد که می‌گفته است * اسود را
دیدم که یکی از چشمهایش از صدمه روزه کور شده بود.

گوید فضل بن دکین، از حنّش بن حارث، از ریاح بن حارث نخعی ما را خبر داد که
می‌گفته است * همراه اسود تا مکه سفر کردم همین که هنگام نماز فرا می‌رسید بر هر حال که
بود فرو می‌آمد هر چند جای دشوار و سنگلاخ و هر چند دست شترش در حال بالارفتن از
سربلندی یا پایین آمدن از سراسیمی بود آن را به زمین می‌خواباند و منتظر نمی‌ماند و همان دم
نماز می‌گزارد.

گوید وهب بن جریر، از دستوایی، از حماد، از ابراهیم ما را خبر داد که می‌گفته است
* هرگاه هنگام نماز فرا می‌رسید اسود شتر خود را می‌خواباند گرچه بر روی سنگ می‌بود.
گوید فضل بن دکین، از ابواسرائیل، از ابواسحاق ما را خبر داد که می‌گفته است
* اسود هشتادبار حج یا عمره گزارده است.

گوید فضل بن دکین و محمد بن عبدالله اسدی هردو، از سفیان، از منصور، از ابراهیم
ما را خبر دادند که می‌گفته است * اسود از خانه خود احرام می‌بسته است و علقمه از جامه
او استفاده می‌کرده است.

فضل بن دکین، از سفیان، از اشعث بن ابی شعشاء ما را خبر داد که می‌گفته است
* اسود و عمرو بن میمون را دیدم که از کوفه تلبیه گفتند و محرم شدند.

گوید فضل بن دکین از حماد بن زید، از صعقب بن زهیر، از عبدالرحمان بن اسود ما
را خبر داد که می‌گفته است * پدرش از کوفه احرام پوشیده و تلبیه گوی بیرون رفته است.

گوید فضل بن دکین، از سفیان، از ابوالجویریہ ما را خبر داد که می‌گفته است: * اسود بن یزید را دیدم که از باجمیرا^۱ احرام بست و محرم شد.

عازم بن فضل از حماد بن زید، از عطاء بن سائب ما را خبر داد که می‌گفته است: * اسود بن زید را دیدم که بر پالانی نشسته است و دور او حوله‌یی پیچیده‌اند به گونه‌یی که آن قطیفه تمام پالان را احاطه کرده بود. او را که محرم بود بر همان حال طواف دادیم. اسود گفت: این قطیفه را از من کنار مزید که من پیری فر توتم.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از گفته شریک، از مغیره، از ابراهیم ما را خبر داد که می‌گفته است: * اسود بن یزید گاهی از جَبَانَه عَزْرَم^۲ احرام می‌بست.

گوید مالک بن اسماعیل، از شریک، از جابر، از گفته پسر اسود ما را خبر داد که می‌گفته است: * اسود بن یزید گاهی شبانه وارد مکه می‌شد.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از زهیر، از جابر جعفی، از گفته عبدالرحمان پسر اسود ما را خبر داد که می‌گفته است: * هرگز نشنیدم که پدرم به هنگام تلبیه گفتن از حج یا عمره نام ببرد و می‌گفت خدا نیت مرا می‌داند.

گوید فضل بن دکین، از ابوالاحوص، از ابواسحاق ما را خبر داد که می‌گفته است: * اسود بن یزید در کلمات تلبیه خود این جمله را هم می‌افزود که «لبیک غفار الذنوب».

گوید فضل بن دکین، از شریک، از اعمش، از خیثمه ما را خبر داد که می‌گفته است: * اسود در تلبیه خود این جمله را هم می‌افزود که «لبیک وحنانیک».

گوید یحیی بن عباد، از مالک بن مغول از محمد بن سوقه، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: * همراه اسود حج گزارده است، و چون هنگام نماز فرامی‌رسیده است اسود هر چند روی زمین سنگلاخ هم می‌بود شتر خود را می‌خواباند. گوید: اسود هفتاد و چند حج گزارده است.

گوید یحیی بن عباد، از مالک بن مغول ما را خبر داد که می‌گفته است از ابومعشر شنیدم که از گفته ابراهیم نقل می‌کرد که می‌گفته است: * اسود بن یزید بر جنازه توانگری که حج نگزارده بود نماز نمی‌گزارد.

۱. از سرزمین‌های منطقه موصل است. به معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۴، چاپ ۱۹۰۶ میلادی مراجعه شود.

۲. نام یکی از گورستانهای کوفه و نام منزلی نزدیک آن است. به معجم البلدان و مستهل الارب ذیل جبانه و عزرم مراجعه فرمایید.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از منصور، از ابراهیم و نیز از گفته اعمش از عماره ما را خبر داد که می گفته اند: * میان قبیله نخع مردی توانگر به نام مقلاص بود که حج نگزارده بود و اسود می گفت اگر بمیرد بر جنازه اش نماز نخواهم گزارد.

گوید روح بن عباد، از شعبه، از سلیمان، از ابراهیم، از خود اسود ما را خبر داد که می گفته است: * به حج رفته است و عبدالله بن مسعود او را گفته است اگر عمر را دیدی سلام مرا به او برسان.

گوید روح بن عباد، از شعبه، از اشعث بن سلیم هم نقل می کند که * چون اسود به حج رفت عبدالله بن مسعود او را گفت، اگر عمر را دیدی سلامش برسان.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از ایوب، از ابو معشر ما را خبر داد که می گفته است: * اسود بیشتر پیوسته به عمر و علقمه پیوسته به عبدالله بن مسعود بود و هر دو با یکدیگر دیدار می کردند و اختلافی نداشتند.

گوید فضل بن دکین و محمد بن عبدالله اسدی و ابوالمنذر اسماعیل بن عمر همگان گفتند سفیان، از منصور، از ابراهیم، از خود اسود برای ما نقل کرد که می گفته است: * در ماه رمضان هر دو شب یک ختم قرآن تلاوت می کرده است و فاصله میان نماز مغرب و عشا را می خوابیده است.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از اعمش، از ابراهیم ما را خبر داد که می گفته است: * اسود بن یزید هر شش شبانه روز یک قرآن تلاوت می کرده است.

گوید وهب بن جریر بن حازم، از گفته پدرش ما را خبر داد که می گفته است از ابواسحاق شنیدم که از گفته عبدالرحمان بن یزید نقل می کرد که عایشه می گفته است: * در نظر من، کسی در عراق گرامی تر از اسود نیست.

گوید فضل بن دکین، از مندل، از عطاء بن سائب ما را خبر داد که می گفته است: * پیش ابو عبدالرحمان سلمی بودم، اسود بن یزید آمد و درباره چیزی از او سؤال کرد. حاضران گفتند این اسود بن یزید است، ابو عبدالرحمان سلمی او را در آغوش کشید.

گوید عفان بن مسلم، از شعبه، از منصور ما را خبر داد که می گفته است از ابراهیم شنیدم که می گفت: * مادر اسود زمین گیر بوده است.

گوید ابو معاویه، از اعمش، از ابراهیم ما را خبر داد که می گفته است: * علقمه با احترام اسود را صدا کرد و گفت: ای ابو عمر! اسود گفت: لَبِیک - گوش به فرمانم. علقمه به

او گفت: هر دو دست تو فرخنده باد.

گوید فضل بن دکین، از یونس بن ابی اسحاق، از پدرش ابواسحاق ما را خبر داد که می گفته است: شبهای مصعب - لابد جنگ مصعب با سپاه مختار یا سپاه عبدالملک مورد نظر است - من و اسود همراه عمرو بن حرث در شحنگان و پاسداران بودیم.

گوید حفص بن غیاث، از شیبانی، از عبدالرحمان پسر اسود، از خود اسود ما را خبر داد که می گفته است: در حالی که طیلسان کلاه دار برتن داشته سجده می کرده است و دستهایش درون آن یا درون جامه اش بوده است.

گوید همچنین حفص بن غیاث، از گفته حسن بن عبیدالله ما را خبر داد که می گفته است: خودش اسود را دیده است که در طیلسان کلاه دار سجده می کرده است.^۱

گوید وکیع و محمد بن عبید هر دو، از گفته اسماعیل بن ابی خالد ما را خبر دادند که می گفته است: اسود بن یزید را دیدم که عمامه سیاه بر سر داشت.

گوید فضل بن دکین، از شریک، از ابن ابی خالد ما را خبر داد که می گفته است: اسود بن یزید را دیدم عمامه بر سر داشت و دنباله آن را از پشت سرش آویخته بود و همچنین او را دیدم که در حالی که دم پای برپا داشت نماز می گزارد.

گوید فضل بن دکین، از شریک، از ابن ابی خالد ما را خبر داد که می گفته است: اسود را دیدم و موهای سر و ریش خود را با رنگ زرد خضاب بسته بود.

گوید عبدالرحمان بن محمد محاربی، از حسن بن عبیدالله ما را خبر داد که می گفته است: اسود موهای ریش خود را با رنگ زرد خضاب می بست.

گوید محمد بن عبدالله اسدی از سفیان، از منصور، از ابراهیم ما را خبر داد که می گفته است: اسود برای رفتن به نماز در حالی که شانه های خود را تکان می داد می دوید.

گوید حسن بن موسی، از ابو عوانه، از ابی بلج ما را خبر داد که می گفته است: اسود بن یزید و عمرو بن میمون را دیدم که به یکدیگر رسیدند و یکدیگر را در آغوش کشیدند.

گوید مالک بن اسماعیل، از شریک، از یزید یعنی ابن ابی زیاد، از ابراهیم ما را خبر داد که می گفته است: اسود دستمال پاکیزه بی داشت که چون وضو می گرفت دست و روی خود را خشک می کرد.

۱. ظاهراً مقصود این است که ضرورتی ندارد در حال سجده دستها از جامه بیرون باشد و کف دست بر روی خاک قرار گیرد.

گوید عمرو بن هیشم پدر قطن، از شعبه، از سلمة بن کهیل، از ابراهیم ما را خبر داد که می گفت: * در بیماری مرگ اسود از او مراقبت می کردم هرگاه از قراءت آسوده می شد دعا می کرد.

ابو قطن می گفت، شعبه می گفت که: * اسود سرمایه مردم کوفه است.

وکیع بن جراح و محمد بن عبدالله انصاری و عبدالوهاب بن عطاء همگی، از ابن عون، از ابراهیم، از گفته خود اسود بن یزید ما را خبر دادند که: * او نزدیک مرگ خود به مردی گفته است اگر توانستی مرا تلقین بدهی انجام بده تا سخن پایانی من لا اله الا الله باشد و در گور من آجر قرار مدهید. وکیع و محمد بن عبدالله انصاری می گفتند ابن عون در پی این حدیث می افزود که اسود گفته است در پی جنازه ام سخنی مگویید یا گفته است نوحه سرایی مکنید.

گوید محمد بن عمر واقدی، از قیس بن ربیع، از ابواسحاق ما را خبر داد که می گفته است: * اسود بن یزید در کوفه به سال هفتاد و پنج در گذشته است. محدثی مورد اعتماد و او را حدیثهای پسندیده و نیکو بوده است.

مسروق بن أجدع

أجدع همان عبدالرحمان بن مالک بن أمیه بن عبدالله بن مَر بن سلیمان بن معمر بن حارث بن سعد بن عبدالله بن وادعه بن عمرو بن عامر بن ناشح است که از قبیله همدان بوده است.

گوید هشام بن کلبی، از گفته پدرش نقل می کرد که: * أجدع شاعر بوده و چون پیش عمر بن خطاب آمده است عمر از او پرسیده است تو کیستی؟ گفته است: اجدع. عمر گفته است: همانا شیطان أجدع است^۱ تو عبدالرحمانی.

گوید فضل بن دکین از قیس، از جابر، از شعبی ما را خبر داد که می گفته است: * چون مسروق پیش عمر آمده، عمر پرسید تو کیستی؟ گفت: مسروق پسر أجدع. عمر گفته است أجدع شیطان است. تو مسروق پسر عبدالرحمانی. مسروق از آن پس در نامه ها می نوشت از مسروق پسر عبدالرحمان.

۱. أجدع به معنی بینی بریده است. صفی پوری در معنی الأرب گفته است نام شیطان است، این منظور در لسان العرب همین روایت را از گفته خود مسروق آورده است.

گوید عثمان بن عمر، از شعبه، از ابراهیم بن محمد بن مُنتَشِر، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: * نام پدر مسروق أجدع بوده و عمر او را عبدالرحمان نام نهاده است.

گوید یزید بن هارون، از هشام دستوائی، از حماد، از ابوالضحی، از مسروق ما را خبر داد که می‌گفته است: * پشت سر ابوبکر نماز گزاردم او به سوی راست و چپ خویش سلام داد و همین که سلام داد گویی بر سنگ موزان نشسته است تا برخاست.^۱

گوید عبدالرحمان بن محمد محاربی، از شیبانی، از ابوالضحی ما را خبر داد که می‌گفته است: * کنیه مسروق ابوامیه بوده است. محمد بن سعد می‌گوید این اشتباه است و خیال می‌کنم منظورش کنیه سُوید بن غفله بوده است.

گوید عبیدالله بن موسی، از زکریاء، از شعبی ما را خبر داد که * کنیه مسروق، ابوعایشه بوده است. محمد بن سعد می‌گوید، این سخن از سخن عبدالرحمان بن محمد محاربی صحیح‌تر است.

مسروق از عمر و علی و عبدالله بن مسعود و خباب بن ارت و اُبَی بن کعب و عبدالله بن عمرو، و عایشه و عبید بن عُمَیر روایت کرده است و از عثمان چیزی روایت نکرده است. گوید محمد بن ربیعہ کلابی، از ابوحنیفه، از ابراهیم بن محمد بن منتشر، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: * نقش انگشتری مسروق «بسم الله الرحمن الرحيم» بوده است. گوید وکیع بن جراح و فضل بن دکین هردو، از اسرائیل، از ابواسحاق ما را خبر دادند که می‌گفته است: * مسروق درحالی که شب کلاه و پوستین آستین‌دار^۲ برتن داشت نماز می‌گزارد و دستهای خود را از آن بیرون نمی‌آورد.

گوید یحیی بن حماد از ابوعوانه، از سلیمان، از مسلم بن صُبَیح ما را خبر داد که می‌گفته است: * مسروق مردی بود که بر جلو سرش ضربه خورده بود و می‌گفته است اگر چنین نبود شاد نمی‌بودم.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوشهاب، از اعمش، از مسلم، از خود مسروق ما را خبر داد که می‌گفته است: * بیماری و ضربه خوردگی بر جلو سر مسروق بوده و همواره می‌گفته است دوست ندارم که چنین نبودم شاید اگر این چنین نبود ناچار در پاره‌یی از این

۱. ابن اثیر در النهایه می‌گوید این حالت در تشهد اول نماز است و ظاهراً نشان‌دهنده شتاب در برخاستن است.

۲. در متن واژه مسابق است که جمع مستقه و به معنی پوستین آستین‌دار و از ریشه مشتة فارسی و معرب است. لطفاً به جوالیقی المغرب، چاپ احمد محمد شاگرد، مصر، ۱۳۶۰ ق، ص ۳۰۸ مراجعه شود.

سپاهها شرکت می‌داشتیم. گوید، ابوشهاب هم گفته است گمان می‌کنم منظورش یکی از سپاهها بوده است.

گوید هشام بن محمد بن سائب کلبی، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: «مسروق بن اجدع خود و سه برادرش در جنگ قادسیه شرکت کردند. نام برادرانش عبدالله و ابوبکر و متشر و پدرشان اجدع بوده است. آن سه تن در قادسیه کشته شدند و مسروق چنان زخمی شد که دستش شل و جلو سرش آسیب دیده شد.

گوید عبدالله بن جعفر رقی، از عبیدالله بن عمرو، از زید بن ابی‌انیس، از عمرو بن مَرة، از شعبی ما را خبر داد که: «چون به مسروق می‌گفتند چرا از یاری دادن علی و شرکت در جنگهای او سستی و خودداری کردی، و او در هیچ‌یک از جنگهای او همراهی نکرده بود، و چون می‌خواست پاسخ ایشان را با ستیز بدهد می‌گفت شما را به خدا سوگند می‌دهم اگر در آن هنگام که گروهی از شما برای گروه دیگر صف می‌کشند و سلاح بر یکدیگر به کار می‌برند و یکدیگر را می‌کشند، درحالی که خود ببینید دری از آسمان گشوده شود و فرشته‌یی فرود آید و چون میان دو صف برسد بگوید «ای کسانی که گرویده‌اید اموال خود را به ناحق میان خود تصرف مکنید مگر در بازرگانی که به رضایت شما باشد و خویشان را مکشید که خدای بر شما مهربان است» (آیه ۲۹ سوره چهارم). این سخن شما را از درگیری با یکدیگر باز نمی‌دارد؟ می‌گفتند: آری. مسروق می‌گفت: به خدا سوگند که آن در از آسمان گشوده شده است و فرشته‌یی بزرگوار آن را بر زبان پیامبر شما که درود و سلام خدا بر او باد ابلاغ کرده است و آن آیه در قرآنها ثبت است و از محکّمات است و چیزی آنها نسخ نکرده است.^۱

گوید عبدالله بن ادریس ما را خبر داد و گفت از مطرف شنیدم که از گفته‌ی عامر نقل می‌کرد که می‌گفته است مسروق به من گفت: «اگر چنان بینی که دو گروه از مؤمنان برای

۱. به راستی جای شگفتی است که این بندگان خدا بدینگونه بی‌پروا در باره آیات قرآن کریم اظهار نظر می‌کنند و مردم را از یاری دادن حق باز می‌دارند و لابد بر خود می‌بالند که حق را استنطاق کرده‌اند. آیه‌یی که مسروق به آن بی‌پروا استناد جسته است درباره خودکشی یا کشتن دیگری به غیر حق است. به تفسیر کشاف زمخشری و روح البیان بروسوی مراجعه شود. وانگهی کسی نبوده است که به جناب مسروق! بگوید آیه نهم سوره حجرات که به اتفاق مدنی است درباره جنگ میان مؤمنان تکلیف را روشن کرده است که می‌فرماید: «با گروهی که ستمگر است چندان جنگ کنید تا به سوی فرمان خدا برگردد» لابد این بندگان خدا در ستمگری معاویه و خوارج و دیگران تردید داشته‌اند، یا آنکه قرار بر نقد و بررسی نیست ولی این مقدار تذکر لازم است که خوانندگان گرامی توجه فرمایند.

جنگ در برابر یکدیگر صف بکشند و آسمان گشوده شود و فرشته‌یی همان آیه را ندا دهد، آیا از آن کار دست برمی‌دارند؟ گفتم: آری مگر اینکه سنگهای ناشنوا‌یی باشند. گفت: برگزیده خدا از اهل آسمان آن را بر برگزیده خدا از اهل زمین نازل فرموده است و دست بر نمی‌دارند و حال آنکه اگر نادیده به آن ایمان آورند برای ایشان بهتر است که با معاینه به آن ایمان آورند.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از عاصم ما را خبر داد که می‌گفته است: * گفته‌اند که مسروق بن اجدع در جنگ صفین آمد و میان دو صف ایستاد و گفت: ای مردم خاموش باشید. و سپس گفت: آیا اگر ببینید که منادی از آسمان شما را ندا دهد و سخنش را بشنوید و خودش را ببینید که بگوید خداوند شما را از این کار بازمی‌دارد آیا از او اطاعت خواهید کرد؟ گفتند: آری. گفت: به خدا سوگند که جبریل این موضوع را بر محمد (ص) نازل کرده است و همواره نظیر این را می‌آورد و همان آیه را خواند و سپس میان مردم تکاپویی کرد و رفت.

گوید فضل بن دکین از مالک بن مغول، از ابوالسفر، از مَرّه ما را خبر داد که می‌گفته است: * هیچ زنی همدانی پسری چون مسروق نژاده است.

گوید ابوولید هشام طیالسی و عفتان بن مسلم هردو، از شعبه، از ابواسحاق ما را خبر دادند که: * مسروق حج گزارد و در سفر حج فقط در حال سجده و چهره بر خاک نهاده می‌خوابید.

گوید عُبَيْدَةَ بن حُمَيْد، از ابوالحارث یحیی بن عبدالله جابر، از حبال بن رُقَیْدَه، از مسروق بن اجدع ما را خبر داد که می‌گفته است: * به حضور ام‌المؤمنین عایشه رفتیم. گفت: برای این دو پسر شربت عسل بیاورید. سپس به ما گفت: آن را بچشید اگر کم عسل است عسل بر آن بیفزایید، اگر خودم روزه نمی‌بودم آن را می‌چشیدم. گوید، گفتیم: ای مادر مؤمنان ما هم روزه‌ایم. گفت: این روزه شما چگونه و به چه نیت است؟ گفتیم: امروز را روزه گرفتیم اگر از ماه رمضان باشد که آن را انجام داده‌ایم و اگر رمضان نباشد روزه مستحبی خواهد بود^۱. عایشه گفت: روزه روزه مردم و فطر فطر مردم و قربانی قربانی مردم است. من تمام این ماه را پیوسته روزه گرفته‌ام که به رمضان متصل شود.

۱. یعنی یوم‌الشک بوده و نمی‌دانسته‌اند از شعبان است یا از رمضان.

گوید حجاج بن محمد ما را خبر داد و گفت یونس بن ابی اسحاق، از پدرش برای من نقل کرد که می‌گفته است: * روزی مسروق برای عیال خود هیچ چیزی نداشت. همسرش قمیر پیش او آمد و به او گفت: ای ابو عایشه برای نان خورهای تو هیچ چیزی وجود ندارد. گوید، مسروق لبخند زد و گفت: به خدا سوگند که خداوند خود برای آنان روزی خواهد رساند.

گوید یزید بن هارون، از گفته شعبه، از ابراهیم بن محمد بن متشر، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: * خالد بن اسید^۱ برای مسروق بن أجدع سی هزار درم فرستاد. از پذیرفتن آن خودداری کرد. ما او را گفتیم خوب است پذیری و با آن پیوند خویشاوندان بی‌نوا را مراعات کنی یا صدقه بدهی و کارهای خیر دیگر انجام دهی و او همچنان از پذیرش آن خودداری کرد.

گوید مسلم بن ابراهیم، از قره بن خالد، از محمد ما را خبر داد که می‌گفته است: * هرگاه مسروق به سفر دریایی - گذر از رودخانه‌ها - می‌رفت خشت خامی با خود برمی‌داشت که در زورق بر آن سجده کند.^۲

گوید قبیصة بن عقبه، از سفیان، از جابر، از شعبی ما را خبر داد که می‌گفته است: * مسروق کفاره سوگند خود را پنجاه درم پرداخت.

گوید فضل بن دکین و محمد بن عبدالله اسدی هر دو، از سفیان، از علی بن اقمَر ما را خبر دادند که می‌گفته است: * مسروق در ماه رمضان پیشنماز ما بود و سوره عنکبوت را در یک رکعت تلاوت می‌کرد.

گوید محمد بن عبدالله اسدی و موسی بن مسعود نهدی هر دو از سفیان، از اعمش، از ابوالضحی ما را خبر دادند که می‌گفته است: * از مسروق درباره یک بیت شعر پرسیدند. گفت: خوش نمی‌دارم در کارنامه خود شعر پیدا کنم.

گوید عفان بن مسلم، از ابو عوانه، از مغیره، از عامر ما را خبر دادند که: * مردی کنار مسروق می‌نشست که چهره‌اش آشنا بود و نامش را نمی‌دانستند. آن مرد از پی مسروق

۱. خالد بن اسید اموی از خاندان اموی است که شرح حال او در اسدالغابه و الاصابه آمده است و پیش از فتح مکه درگذشته است. گمان می‌کنم عبدالله بن خالد بن اسید درست باشد که دو بار یک بار از سال ۲۶ تا ۳۵ به روزگار عثمان و بار دیگر به روزگار معاویه از سال ۴۴ تا ۴۵ حاکم مکه بوده است.

۲. این روایت درخور توجه است که سجده بر خاک را مقدم بر سجده کردن بر چیزهای دیگر می‌دانسته‌اند.

رفت و آخرین کسی بود که با او وداع کرد و به او گفت: تو مهتر و سالار قاریان قرآنی، زیور تو مایه زیور ایشان و کاستی تو مایه کاستی آنان است با خویش درباره بی‌نوازی و درازی عمر میندیش.

گوید فضل بن دُکین، از ابن عیینة، از ابراهیم بن محمد بن منتشر، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: «مسروق و همسرش دوست می‌داشتند که یکی از ایشان دیگری را کنار فرات بفرستد و مشکی آب برای خود بردارد و بفروشد و بهای آن را صدقه بدهد.

گوید فضل بن دُکین، از حفص، از اعمش، از ابوالضحی ما را خبر داد که: «مسروق گوسپند نری خرید و روز عید قربان آن را کشت. در همان حال همسرش پیش او می‌آمد و می‌گفت اندکی از آن را برای خودمان بیاور.

گوید فضل بن دُکین، از سفیان، از ابواسحاق، از سعید بن جبیر ما را خبر داد که می‌گفته است: «مسروق مرا دید و گفت: ای سعید! هیچ چیز باقی نمانده است که به آن رغبت شود جز اینکه این پیکر خود را به خاک سپاریم - بمیریم. گوید: در آن حال میان او و جایی که همسرش نشسته بود فقط پرده‌ی آویخته بود.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از زائدة، از اعمش، از مسلم ما را خبر داد که می‌گفته است مسروق می‌گفت: «همین دانش آدمی را بسنده است که از خدای بترسد و همین نادانی آدمی را بسنده است که شیفته به عمل خود باشد. و مسروق گفته است: سزاوار است آدمی در خلوت‌گاه خود بنشیند و گناهان خود را فریاد آورد و از خدای آمرزش بخواهد.

گوید عارم بن فضل از حماد بن زید، از انس بن سیرین ما را خبر داد که می‌گفته است: «در کوفه به ما گفته شد که مسروق از طاعین می‌گریخته است. محمد منکر این موضوع شد و گفت بیا پیش همسر مسروق برویم و در این باره از او پرسیم. پیش او رفتیم و پرسیدیم. گفت: به خدا سوگند که از طاعون نمی‌گریخت ولی می‌گفت این روزها روزهای گرفتاری است و جوش می‌دارم برای عبادت در خلوت بنشینم و چنان بود که گوشه دورافتاده‌ی بی را برمی‌گزید و به عبادت می‌پرداخت. گاهی من هم پشت سرش می‌نشستم و از شدت رفتار و سختگیری او نسبت به خودش می‌گریستم. همسرش گفت: او چندان نماز می‌گزارد که هر دو پایش آماس می‌کرد و از او شنیدم که می‌گفت هر که مسلمان باشد و به بیماری طاعون یا درد شکم - شاید منظور وبا باشد - و به هنگام زایمان بمیرد یا در آب غرق شود برای او

همچون شهادت خواهد بود.

گوید عفان بن مُسلم، از عبدالواحد بن زیاد، از عاصم احول، از شعبی، از مسروق ما را خبر داد که شنیده است: گدایی می‌گوید بی‌رغبت‌های به این جهان و آنانی که راغب جهان دیگرند صدقه می‌دهند. مسروق خوش نداشت با این سخن گدا چیزی به او بدهد زیرا بیم داشت که خود از ایشان نباشد، به گدا گفت: تو گدایی خود را بکن که نکوکار و بدکار به تو چیزی خواهد داد.

گوید موسی بن اسماعیل، از حفص بن غیاث، از اسماعیل، از ابواسحاق ما را خبر داد که مسروق می‌گفته است: اگر پاره‌یی از ملاحظات نبود مقرر می‌داشتیم ام‌المؤمنین - عایشه - برای بی‌نویان مقرری پرداخت کند.

گوید ابوقطن عمرو بن هشتم، از مسعودی، از بکیر بن ابی‌بکیر، از ابوالضحی ما را خبر داد که می‌گفته است: مسروق درباره‌ی مردی شفاعت و سفارش کرد. آن مرد کتیزی به او هدیه داد. مسروق نپذیرفت و خشمگین شد و به آن مرد گفت: اگر می‌دانستم که چنین اندیشه‌یی داری در آن‌باره گفتگو نمی‌کردم و در بازمانده عمر خود هرگز چنین نخواهم کرد. خود از عبدالله بن مسعود شنیدم که می‌گفت: هرکس برای گرفتن حق یا برطرف کردن ستم شفاعت کند و چیزی به‌عنوان هدیه به او بدهند و بپذیرد حرام و مایه عقوبت است. برخی از حاضران گفتند ما این موضوع را فقط درباره‌ی داوری و صدور حکم می‌دانیم. عبدالله بن مسعود گفت: پذیرفتن هدیه در آن‌باره کفر است.

گوید قبیصة بن عقبه، از سفیان، از ابواسحاق، از گفته‌ی خود مسروق ما را خبر داد که می‌گفته است: دخترش را به همسری سائب بن اقرع داده و شرط کرده است که ده هزار درم به خود مسروق پرداخت شود.

گوید عبدالوهاب بن عطاء، از اسرائیل، از ابواسحاق ما را خبر داد که می‌گفته است: مسروق دختر خود را به همسری سائب داد که ده هزار درم به مسروق پرداخت شود و به سائب گفت: باید جهازیه همسر خود را خودت فراهم آوری. گوید مسروق آن ده هزار درم را برای جهادکنندگان و بی‌نویان و بردگانی که پیمان آزادی نوشته بودند هزینه کرد.

گوید سعید بن منصور، از یعقوب بن عبدالرحمان زهری، از حمزة بن عبدالله بن عتبة بن مسعود ما را خبر داد که می‌گفته است به من خبر رسیده است که: مسروق دست یکی از برادرزاده‌های خود را گرفته است و او را کنار خاکروبه ریزگاه کوفه برد و گفت: می‌خواهید

این جهان را به شما نشان دهم؟ این است جهان، خوردند و نابود ساختند، پوشیدند و کهنه کردند، سوار شدند و پیشتازی کردند، خونهای خود را در آن ریختند و کارهای ناروای بر خود را روا شمردند و پیوند خویشاوندی را گسستند.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از یونس بن ابی اسحاق، از شعبی ما را خبر داد که می گفته است مسروق قاضی بوده است.

گوید فضل بن دکین و عمرو بن هیشم هردو، از مسعودی^۱، از قاسم ما را خبر دادند که می گفته است * مسروق برای قضاوت مقرر نمی گرفته است.

گوید عبدالله بن نمیر، از اعمش، از قاسم بن عبدالرحمان ما را خبر داد که می گفته است * مسروق برای قضاوت مزد و پاداش نمی گرفته است.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از مجالد، از شعبی ما را خبر داد که * مسروق می گفته است اگر در موردی داوری کنم و موافق حق باشد یا به حق برسم برای من خوشتر از آن است که یک سال در راه خدا آماده جهاد باشم.

گوید محمد بن عبدالله اسدی و قبیصة بن عقبه هردو، از سفیان، از ابن ابجر، از شعبی ما را خبر دادند که می گفته است * مسروق به فتوی دادن از شریح داناتر بوده است و شریح در قضاوت از او داناتر بوده است و شریح با مسروق رایزنی می کرده است.

گوید عبدالله بن نمیر، از اعمش، از شقیق ما را خبر داد که می گفته است * مسروق دوسال قاضی منطقه سلسله بود و برای رعایت سنت دو رکعت دورکعت نماز می گزارد.^۲

گوید ابو معاویه، از اعمش، از شقیق ما را خبر داد که می گفته است * به مسروق گفتم: چه چیزی تو را به پذیرفتن این کار واداشت؟ گفت: زیاد و شریح و شیطان، این سه مرا رها نکردند تا در این کار افکندند.

گوید یحیی بن حماد، از ابو عوانه، از سلیمان، از شقیق ما را خبر داد که می گفته است * دوسال در سلسله همراه مسروق بودم. برای رعایت سنت دورکعت دورکعت نماز می گزارد و از او شنیدم که می گفت: هرگز کاری بیمناک تر از این کار نکرده ام و سخت

۱. این شخص که از راویان نیمه اول قرن دوم است نباید با مسعودی مورخ بزرگ و مولف مروج الذهب اشتباه شود. و برای آنگهی از شرح حال او به شماره ۴۹۰۷ میزان الاعتدال ذهبی مراجعه فرمایید.

۲. ظاهراً مقصود منطقه شوره زار اطراف واسط است. در معجم البلدان نیامده است. از روایت آخری که ضمن شرح حال مسروق در صفحه بعد آمده است استنباط می شود که در واسط بوده است.

می‌ترسم که این کار مرا در آتش درافکند. البته که از این کار هیچ درم و دیناری به دست نیاورده‌ام و بر هیچ مسلمان و اهل ذمه‌یی ستم روا نداشته‌ام ولی نمی‌دانم این رشته کاری که رسول خدا (ص) و عمر و ابوبکر آن را معمول نداشته‌اند چیست. گوید، به او گفتم: تو که این کار را کرده بودی چه چیزی تو را دوباره بر آن برگرداند؟ گفتم: زیاد و شریح و شیطان، مرا دوره کردند و همواره آن را در نظرم آراستند و سرانجام مرا در آن افکندند.

گوید ابوالولید هشام طیالسی، از ابو عوانه، از حصین، از ابو وائل ما را خبر داد که می‌گفته است: هنگامی که مرگ مسروق فرا رسید، گفتم: خدایا من بر کاری که آن را رسول خدا و ابوبکر و عمر سنت نداشته‌اند نمی‌میرم. به خدا سوگند هیچ زرینه و سیمینه‌یی پیش هیچ‌یک از مردم ندارم جز آنچه در نیام همین شمشیرم موجود است که با فروش آن مرا کفن کنید.

گوید یعلی و محمد پسران عبید و فضل بن دکین همگی، از مطیع بُرجُمی، از شعبی، ما را خبر دادند که می‌گفته است: مرگ مسروق فرا رسید در حالی که بهای کفن خود را هم نداشت و گفتم: بهای کفن مرا وام بگیرید و آن را از کشاورزان و خراج‌گیران بگیرید، بنگرید به کسی که همراه دام است یا دام - گوسپند و گاو و شتر - می‌فروشد و وام بگیرید.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس ما را خبر داد و گفتم از ابوشهاب شنیدم می‌گفت: یکی از زنده‌های نبطی مشرک که از شوره‌زارها نمک جمع می‌کرد و برای من می‌آورد و ساکن منطقه سلسله بود می‌گفت: هرگاه باران نمی‌آید و خشکسالی می‌شود کنار گور مسروق می‌رویم و طلب باران می‌کنیم و باران می‌بارد و سیر آب می‌شویم. و قبر او را با باده مرطوب می‌کنیم و باده بر آن می‌افشانیم. مسروق به خواب ما آمد و گفتم: اگر باید و ناچار این کار را می‌کنید گلاب بپفشانید. مسروق در سلسله که در واسط است درگذشت.

گوید از گفته سفیان بن عیینه ما را خبر دادند که می‌گفته است: مسروق پس از مرگ علقمه زنده بود و هیچ‌کس بر او برتری داده نمی‌شد.

گوید کس دیگری غیر از سفیان بن عیینه گفته است: مسروق به سال شصت و سه درگذشته است. محدثی مورد اعتماد و او را حدیثهای نیکو بوده است.

سعید بن نمران

ابن نمران ناعطی^۱ از قبیله همدان است.

گوید عمر بن سعد پدر داود حَفَری، از سفیان، از ابواسحاق، از عامر بن سعد، از سعید بن نمران، از گفته ابوبکر ما را خبر داد که می گفته است: «منظور از استقامت در این آیه که می فرماید «انّ الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا» همانا کسانی که گویند پروردگار ما خداوند است و سپس استقامت کنند» این است که مشرک نشوند.^۲

گوید هشام بن محمد، از گفته پدرش ما را خبر داد که می گفته است: «سعید بن نمران از یاران علی بن ابی طالب (ع) بود و هنگامی که امیر مؤمنان علی، عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب را به حکومت یمن گسیل داشت سعید را همراه او کرد و پسرش مسافر بن سعید از یاران مختار بود.

نزال بن سبرة هلالی

گوید فضل بن دکین و خلاد بن یحیی هردو، از مسعر، از عبدالمملک بن میسره، از نزال بن سبره ما را خبر دادند که می گفته است: «حضرت ختمی مرتبت (ص) برای ما گفته اند: «ما و شما به بنی عبدمناف مشهوریم شما هم فرزندان عبیدالله هستید و ما هم فرزندان عبیدالله هستیم».

فضل بن دکین می گوید رسول خدا این سخن را به قوم نزال فرموده است. خلاد بن یحیی در حدیث خود افزوده است که مسعر می گفته است ما از خاندان عبدمناف بن هلال بن عامر بن صَعَصَعَة هستیم و پیامبر (ص) از خاندان عبدمناف بن قُصی از قبیله قریش است. گوید، محمد بن عمر واقدی گفته است که نزال بن سبرة از ابوبکر و عمر و عثمان و علی و عبیدالله بن مسعود و ابومسعود انصاری و حذیفه بن الیمان روایت کرده است.

گوید محمد بن عبیدالله اسدی، از مسعر، از عبدالمملک بن میسره، از ضحاک ما را

۱. ناعطی، نام دهکده‌یی از یمن و نام شاخه بزرگی از قبیله همدان است. به منتهی الارب مراجعه فرمایید.

۲. بخشی از آیه ۲۹ سوره فصلت است. میباید در کشف الاسرار زیر همین آیه همین روایت را از ابوبکر آورده است.

خبر داد که می‌گفته است: «نزال مرا گفتم چون مرا وارد گورم کردی بگو پرودگارا به این گور و درون آن مبارکی ارزانی فرمای. نزال محدثی مورد اعتماد و او را حدیثهایی است.

زُهْرَة بن حُمَيْضَة

زهره می‌گوید: پشت سر ابوبکر صدیق بر مرکوبش سوار بودم هیچ‌کس او را نمی‌دید مگر اینکه بر او سلام می‌داد. زهره محدثی کم‌حدیث بوده است.

معدی کرب

فضل بن دکین از سفیان، از پدرش، از ابوالضحی ما را خبر داد که می‌گفته است: «ابوبکر از معدی کرب خواست برای او شعری بخواند و او را گفت: تو نخستین کسی که من از هنگام مسلمان شدن خود از او خواندن و روایت کردن شعر را خواسته‌ام.

گروهی از این طبقه که از عمر بن خطاب و علی بن ابی طالب و عبدالله بن مسعود و جز از ایشان روایت کرده‌اند

علقمه بن قیس

ابن عبدالله بن مالک بن علقمه بن سلامان بن کهل بن بکر بن عوف بن نخع از قبیله مذحج و کنیه‌اش ابوشبل بوده است.

علقمه عموی اسود بن یزید بن قیس است و از عمر بن خطاب و عثمان بن عفان و علی بن ابی طالب و عبدالله بن مسعود و حذیفه بن الیمان و سلمان و ابومسعود و ابوالدرداء روایت کرده است.

گوید ابومعاویه، از اعمش، از ابراهیم، از علقمه ما را خبر داد که می‌گفته است: «عبدالله در راه رفتن و خوی و روش شبیه پیامبر (ص) بود و قیس شباهت به عبدالله داشت. گوید محمد بن عبید، از اعمش، از عماره، از ابومعمر ما را خبر داد که می‌گفته است

پیش عمرو بن شرحبیل رفتیم، گفت: بیایید پیش کسی برویم که از لحاظ راه رفتن و روش شبیه‌ترین مردم به عبدالله است. و پیش علقمه رفتیم.

گوید فضل بن دکین، از ابوالاحوص، از مغیره، از ابراهیم ما را خبر داد که می‌گفته است: علقمه در حضور عبدالله بن مسعود قرآن خواند. عبدالله گفت: پدر و مادرم فدای تو باد با ترتیل تلاوت کن که ترتیل زیور قرآن است.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از منصور، از ابراهیم ما را خبر داد که می‌گفته است: به علقمه گفته شد ای ابوشبل آیا تو مؤمنی؟ گفت: امیدوارم.

گوید فضل بن دکین، از سفیان، از مغیره، از ابراهیم ما را خبر داد که می‌گفته است: عبدالله بن مسعود به علقمه کنیه ابوشبل داد و علقمه را فرزندی زاده نشد.^۱

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از اعمش، از ابراهیم ما را خبر داد که می‌گفته است: علقمه هر پنج روز یک قرآن می‌خوانده است.

گوید فضل بن دکین، از شریک، از منصور ما را خبر داد که می‌گفته است: به ابراهیم گفتم آیا علقمه در جنگ صفین شرکت کرد؟ گفت: آری و جنگ کرد چندان که شمشیرش را از خون رنگین ساخت، و برادرش ابی بن قیس کشته شد.

گوید فضل بن دکین، از عبدالسلام بن حرب ما را خبر داد که می‌گفت: بیشتر از سی سال می‌گذرد که روز جمعه‌یی بر در مسجد نشسته بودیم و از پیرمرد فرتوتی شنیدم که می‌گفت: علقمه بن قیس آمد و روز جمعه بود و امام مسجد خطبه می‌خواند. به علقمه گفتند: ای ابوشبل آیا وارد مسجد نمی‌شوی؟ گفت: این جا جایگاه کسی است که ممکن است گرفتار - ادرار - شود و همان جا بر در مسجد نشست.

گوید عبدالحمید بن عبدالرحمان حِمانی، از اعمش، از ابراهیم، از علقمه ما را خبر داد که می‌گفته است: آنچه را در جوانی حفظ کردم چنان - در سینه دارم - که گویی آن را در برگ کاغذ - از روی کتاب - می‌خوانم.

گوید فضل بن دکین و محمد بن عبدالله اسدی هر دو، از سفیان، از اعمش، از ابراهیم ما را خبر دادند که می‌گفته است: علقمه و اسود، یکی دیگری را صدا کرد و او گفت گوش به فرمانم دیگری گفت هر دو دستت فرخنده باد - فرخنده باشی، اسیر دستهای تو هستم.

۱ - شبل به معنی شیربچه است ظاهراً این کنیه را برای فال نیک زدن در مورد اولاد داشتن به کار می‌برده‌اند.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از منصور، از ابراهیم، از گفته خود علقمه ما را خبر داد که می‌گفته است: «به هنگام مسافرت غسل جمعه نمی‌کرده و نماز چاشت نمی‌گزارده است.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از منصور، از ابراهیم، از گفته خود علقمه ما را خبر داد که به همسرش می‌گفته است: «از آن چیز گوارا و خوشخوار به ما بخوران و مقصودش تأویل این گفتار خداوند تبارک و تعالی بوده که می‌فرماید «اگر به طیب خاطر برای شما از چیزی گذشتند آن را گوارا و خوشخوار بخورید».^۱

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از منصور، از ابراهیم ما را خبر داد که می‌گفته است: «همراه علقمه بودیم چون پای در رکاب کرد گفت: بسم‌الله، و چون بر مرکوب مستقر شد گفت: الحمدلله «منزه است پروردگاری که این را برای ما مسخر کرد و برای آن هم‌آورد نبودیم - از عهده فراهم آوردن آن بر نمی‌آمدیم - و همانا که ما به سوی کردگار خویش بازگشتند گانیم»^۲

گوید فضل بن دکین، از حفص بن غیاث، از اعمش، از ابراهیم ما را خبر داد که می‌گفته است همراه علقمه - برای گزاردن حج - بیرون آمدم. چون پای خود را در رکاب نهاد گفت: بارخدا یا آهنگ حج دارم، اگر ممکن شود و گرنه آهنگ عمره. گوید تا هنگامی که به مکه در آمد ندیدم که غسل جمعه انجام دهد و او را دیدم که عبایی را بر خود پیچید و در آن نشست و درحالی که محرم بود دهان و کنار بینی خود را پوشاند.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از حصین، از ابراهیم از خود علقمه ما را خبر داد که می‌گفته است: «هنگامی که همراه اسود - از کوفه - برای حج گزاردن بیرون آمده‌اند علقمه از نجف و اسود از قادسیه نماز را شکسته گزارده‌اند.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از حصین، از ابراهیم، از خود علقمه ما را خبر داد که می‌گفته است: «مادیانی داشته که با آن در مسابقه شرط‌بندی می‌کرده است.

گوید فضل بن دکین و محمد بن عبدالله اسدی هر دو از سفیان، از منصور، از ابراهیم از خود علقمه ما را خبر دادند که می‌گفته است: «شبان به مکه رسیده است نخست هفت دور طواف را انجام داده و سپس سوره‌های طُوال را خوانده است، باز طواف کرده و

۱. بخشی از آیه ۴ سوره چهارم - نساء - که درباره بخشیدن چیزی از کاین دنیا از سوی ایشان بود.

۲. آیات ۱۳ و ۱۴ سوره چهل و سوم - زخرف -

سوره‌هایی را که حدود صد آیه دارد خوانده است، باز طواف کرده و سوره‌های مثنی را خوانده است و سپس طواف کرده و بقیه قرآن را تلاوت کرده است.^۱

گوید یحیی بن حمّاد، از ابو عوانه، از اعمش، از مالک بن حارث، از عبدالرحمان بن یزید ما را خبر داد که می‌گفته است: «به علقمه گفتیم چه خوب است که در مسجد نماز بگزاری و در مسجد بنشین و ما هم همراه تو بنشینیم و از تو پرسیم. گفت: خوش نمی‌دارم گفته شود این علقمه است. برخی دیگر او را گفتند چه خوب بود پیش امیران آمد و شد می‌کردی تا حق شرفت را برای تو بشناسند. گفت: بیم دارم که بیش از آنچه بر آنان عیب می‌گیرم بر من عیب بگیرند. بیش از آنچه از خوی‌های ناپسند ایشان بکاهم از خوی‌های خودم بکاهند.

گوید طلق بن غنّام ما را، از شریک، از منصور خبر داد که می‌گفته است: «از ابراهیم پرسیدم آیا علقمه در جنگ صفین شرکت داشت؟ گفت: آری آن‌چنان که شمشیرش از خون رنگین شد و پایش آسیب دید و برادرش اُبیّ نماز کشته شد. طلق می‌گفت: به سبب بسیار نمازگزاری اُبیّ به او اُبیّ نماز گفته می‌شد.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از اسرائیل، از منصور، از ابراهیم، از خود علقمه ما را خبر داد که می‌گفته است: «پیش عبدالله بن مسعود قرآن می‌خوانده است و مصحف بر دامن عبدالله بن مسعود بوده است. علقمه خوش صدا بوده و عبدالله بن مسعود به او می‌گفته است پدر و مادرم فدای تو باد با ترتیل بخوان.

گوید قبیصة بن عقبه، از سفیان، از ابواسحاق، از اسود ما را خبر داد که می‌گفته است: «عبدالله بن مسعود را دیدم که به علقمه تشهد نماز را می‌آموخت همان‌گونه که سوره‌یی از قرآن را به او می‌آموخت.

گوید قبیصة بن عقبه، از سفیان، از منصور، از ابراهیم ما را خبر داد که می‌گفته است: «ابو بَرده^۲ نام علقمه را در گروه کسانی که باید پیش معاویه می‌رفتند نوشت. علقمه برای

۱. هرچند درباره اقسام سوره‌ها اختلاف نظر دیده می‌شود ولی بیشتر نظر بر این دارند که طوالت سوره‌های دوم تا نهم قرآن است برای آگهی بیشتر درباره مثنی و اختلاف نظرها به ص ۵۹۵ تاریخ قرآن به قلم مرحوم دکتر محمود رامیار، ص ۵۹۵ مراجعه فرمایید.

۲. ابو بَرده، یعنی عامر پسر ابوموسی اشعری که قاضی کوفه و از دشمنان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده است. برای آگهی بیشتر از پاره‌یی از بدسرشتی‌های او به الکنی واللقاب، ج ۱، ص ۱۵ مراجعه شود.

ابو برده نوشت نام مرا حذف کن، نام مرا حذف کن.

گوید عفان بن مُسَلِّم، از ازهر سَمَّان، از ابن عون ما را خبر داد که می گفته است: * از شعبی پرسیدم آیا علقمه فاضل تر بود یا اسود؟ گفت اسود حجت آور - توانای در جدل - و علقمه تیز فهم بود و سرعت درک داشت و اسود کند بود.

گوید ابو ولید هشام طیالسی، از شعبه، از حکم، از ابو وائل ما را خبر داد که می گفته است * چون حکومت کوفه و بصره برای ابن زیاد جمع شد به من گفت هنگامی که می روم - یعنی به بصره - همراه من باش. ابو وائل می گوید پیش علقمه رفتم و در آن باره از او پرسیدم. گفت: این موضوع را بدان که از ایشان بهره بی نخواهی برد مگر اینکه ایشان بهتر از آن از تو بهره مند شوند.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوشهاب، از اعمش، از ابراهیم، از خود علقمه ما را خبر داد که * پس از مرگ عبدالله بن مسعود به او گفته اند چه خوب است بنشین و سنت را آموزش دهی و گفته است آیا می خواهید پیروان من افزون شوند^۱ و به او گفته شده است چه خوب است پیش امیر روی و او را به انجام کار خیر فرمان دهی. گفته است هرگز بهره بی از دنیای ایشان نمی برم مگر آنکه ایشان از دین من بهره بیشتری ببرند.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوشهاب، از اعمش، از ابراهیم، از خود علقمه ما را خبر داد که می گفته است * عبدالله بن مسعود مرا گفت گوش بده تا سوره بقره را بخوانم. و چون خواند پرسید آیا چیزی از آن را انداختم؟ گفتم: فقط یک حرف^۲ گفت: فلان حرف از فلان آیه را؟ گفتم آری.^۲

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوشهاب، از اعمش، از ابراهیم، از خود علقمه ما را خبر داد که می گفته است * عبدالله بن مسعود مرا گفت قرآن بخوان. علقمه که خوش صوت بوده قرآن خوانده است و عبدالله گفته است پدر و مادرم فدای تو باد با ترتیل تلاوت کن.

گوید مسلم بن ابراهیم، از سعید بن زُری، از حمّاد، از ابراهیم، از خود علقمه بن قیس ما را خبر داد که می گفته است: * من مردی بودم که خدای صدای خوشی در خواندن قرآن

۱. به نقل ابن اثیر ذیل کلمه و طاً در النهایه این کار را نوعی گرفتاری و درماندگی می دانسته اند.

۲. معلوم می شود جناب عبدالله بن مسعود به عمد و برای آزمودن علقمه حرفی را انداخته است که خودش نشانی آن را داده است.